

یاس آتش



■ اشعار اور مضمون: سید محمد امجد علی شاہ
مترجم: امجد علی شاہ

پایس در آتش

شهادت فاطمه زهراء (عليها السلام) در آینه اسناد تاریخی اهل سنت

تألیف : فقیه محقق جعفر سبحانی

ترجمه : سید ابو الحسن عمرانی

تصحیح و تنظیم : کرمرضا خزلی

پیش گفتار: از آیه الله سبحانی

مقدمه مترجم

غمنامه علی (علیه السلام)

درود و اهداء

حوادث دردناک پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

علی، بیعت ابو سفیان را نمی پذیرد

خطبه امیر المؤمنین پس از حوادث سقیفه

ما جرای سقیفه

گفتار و کردار مهاجرین و انصار پیس از حوادث سقیفه

عصمت حضرت زهرا در کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

جایگاه والای خانه حضرت زهرا (علیها السلام) در قرآن و سنت

فصل اول تاریخ نگاران از هجوم و تهدیدات دستگاه خلافت به خانه فاطمه

(علیها السلام) سخن می گویند

۱- بلاذری و «الانساب»

۲- ابن قتیبه و «الامامه والسیاسة»

۳- طبری و کتاب «تاریخ»

۴- ابن عبد ربّه و «العقد الفرید»

- ۵- ابن عبدالبرّ و «الاستيعاب»
- ۶- ابن ابی الحديد معتزلی و «شرح نهج البلاغه»
- ۷- ابوالفداء و «المختصر فی اخبار البشر»
- ۸- نویری و «نهاية الارب فی فنون الادب»
- ۹- سیوطی و «مسند فاطمه»
- ۱۰- متقی هندی و «کنز العمال»
- ۱۱- دهلوی و «ازالة الخفا»
- ۱۲- محمد حافظ بن ابراهيم و «قصيده عمريه»
- ۱۳- عمر رضا كحاله و «اعلام النساء»

فصل دوم: ابو بكر نسبت به حمله به خانه فاطمه (عليها السلام) و گشودن در

آناعتراف و اظهار پشیمانی می کند

- ۱۴- ابوعبید و کتاب «الاموال»
- ۱۵- نظام و «الوافی بالوفیات»
- ۱۶- مبرّد و «الكامل»
- ۱۷- مسعودی و «مروج الذهب»
- ۱۸- ابن ابی دارم و «ميزان الاعتدال»
- ۱۹- طبرانی و «المعجم الكبير»
- ۲۰- ابن عبد ربّه و «العقد الفريد»
- ۲۱- ابن عساکر و «مختصر تاريخ دمشق»
- ۲۲- ابن ابی الحديد و «شرح نهج البلاغه»
- ۲۳- جوينی و «فرائد السمطين»
- ۲۴- ذهبی و «تاريخ الإسلام»
- ۲۵- نور الدين هيتمي و «مجمع الزوائد»

۲۶- ابن حجر عسقلانی و «لسان المیزان»

۲۷- متقی هندی و «کنز العمال»

۲۸- عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الامام علی»

در اسناد معتبر تاریخی

اسناد معتبر تاریخی

سند اول

سند دوم

نامه یزید بن معاویه به عبدالله بن عمر

سند سوم

احادیثی که بخاری و دیگران نقل کرده اند

سند چهارم

خطبه فاطمه زهرا پس از وفات پدر

اسناد و مدارک خطبه فاطمه زهرا (علیها السلام)

۱- ابو الفضل احمد بن طاهر (۲۰۴ - ۲۸۰ هـ)

۲- ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (م ۳۲۳ هـ)

۳- شریف المرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ)

۴- ابن ابی الحدید (م ۶۵۵ هـ)

۵- ابوالحسن اربلی (م ۶۹۳ هـ)

فهرست منابع و مآخذ

پیش گفتار: از آیه الله سبحانی

بارگاه نور

دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، فاطمه اطهر (علیها السلام)، پرتوی از نور الهی است و بیت رفیع او، از بیوتی است که همگان بر تکریم آن فراخوانده شده اند.

جلال الدین سیوطی (۸۴۸ - ۹۱۱) در اثر حدیثی خود چنین نقل می کند:
آیه (فی بیوت اذن الله أن ترفع...) (۱) بر پیامبر فرود آمد، و رسول گرامی آن را بر یاران خود که در مسجد دور او حلقه زده بودند، تلاوت کرد، در این هنگام از پیامبر دو سؤال شد:

۱- مقصود از این «بیوت» که جایگاه انوار الهی است، چیست؟!

پیامبر: بیوت انبیاء و خانه های رسولان الهی است. (۲)

۲- ابو بکر در حالی که به خانه «فاطمه» و علی (علیه السلام) اشاره می کرد پرسید آیا این خانه نیز از همین بیوت است؟!

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بلی از برترین و بارزترین آنهاست.
درباره حضرت زهرا (علیها السلام) چه بگوییم در حالی که خدا او را «کوثر»

پاورقی:

۱- توبه: ۳۶.

۲- الدر المنثور: ۶ / ۶۰۶.

نامیده (۱) و پیامبر خدا، خشنودی و خشم او را محور خشنودی و خشم خدا معرفی کرده است. (۲)

ولی بسیار جای تأسف است که گروهی، پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای اخذ بیعت از متحصنان در خانه فاطمه، به خانه وحی یورش برده، و هتک حرمت نمودند.

نوشتاری که تقدیم خوانندگان گرامی می شود، و به خامه شیرین نویسنده گرامی آقای سید ابو الحسن عمرانی می باشد، می تواند شما را در مشروح این «تراژدی» قرار دهد و چهره واقع را ولو به صورت نیم رخى زیبا ترسیم نماید. ما این اثر را به مترجم گرامی تبریک گفته و از خدای بزرگ خواهانیم که او را بیش از پیش در راه تبیین حقایق موفق گرداند.

قم - مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

۱۳۸۱ / ۶ / ۱۲

پاورقی:

۱- کوثر: ۱.

۲- مستدرک حاکم: ۳ / ۱۵۴.

مقدمه مترجم

با نام حضرت دوست جل و علا...

تاریخ کهن هم عنان با پیرِ روزگار، همچنان در حیرت و مات، بی قرار و نا آرام، اما مهر خموشی و سکوت بر لب...، از ناگفته ای که رهگذران تاریخ در گذرگاه روزگار، پیوسته از آن در پرس و جویند.

راز آن شب ماهتابی، در سکوتی پر هیاهو، وهم آلود و خیال گون، هنوز از پرده نیفتاده...

آن مزار در کجاست؟!...

... شب بود و افق مات و تیرگی سنگینی خود را بر روی شهر افکنده بود و فضا از اندوه آکنده، و قندیل های سقف لاجوردی به دور از پرتو غم گرفته مهتاب حزن آلود، سوسوی مرده کم رنگ خود راگاه نشان می دادند...

شب بود و سایه نخل های قامت افراشته که دیگر از بلندای خود شرم داشته و چنان ملامت زده ای سر فرو انداخته بودند بر دیواره های تکیده شهر بوی سوگ را به مشام می رساند...

و در آن دور دست ها ناله شب‌آویزی سکوت هراس آلود شب را در هم می شکست...

و در نزدیکی خانه های شهر که رنگ مرگ گرفته بودند سوگناله ای بر می خاست که برای همیشه، تاریخ و روزگار را بهت زده و انگشت حیرت بر دهن وا گذاشت...

که آن مرد...، همان که در نبردگاه ها، در برابر دشمنان چنان شیر غران به

پیش می تاخت و از کشته ها پشته می ساخت، اینک در غم هجرانی جانگداز، بی تاب در سوز و ساز است... بر فراز مزاری که از آن شب تا اکنون و تا ناپیدای زمان دیگر تاریخ از آن خبر ندارد... تنها غم سروده و سوگیانه آن مرد را به یاد دارد که با اندوهی در سینه خفته و بغضی در گلو نهفته زمزمه کرد:

« ای پیامبر خدا! درودت باد از جانب من و از سوی دخترت که اینک از سرای فانی رخت بر بسته و در پی دیدار به تو پیوسته... خواست خدا بود که او پیشتر از دیگران راه دیدار تو را پیمود. پس از او صبرم از دست رهیده و تاب و تحملم به پایان رسیده، اما همان سان که در فراق تو صبر پیشه کردم در هجران دخترت نیز شکیبایی می ورزم... اینک امانت به دست صاحبش رسید. زهرا از دستم جدا شد و به جانب تو پرید. وای که پس از او دیگر نه افلاک را آرایشی است و نه خاک را پیرایشی. از اندوه خواب در دیدگانم نیاید و از غم، عقده دلم نگشاید، تا آن هنگام که خداوند مرا در جوار تو ساکن نماید. مرگ زهرا بر دلم تیر غم نشاند و جماعت ما را به جدایی و دل پریشی کشاند. از این غم به خدا شکوه می آورم. به زودی دخترت با تو باز خواهد گفت که پس از تو امتت با وی چه روا داشتند. از او سؤال نما و شرح حال بخواه تا پرده از راز دل فرو اندازد و شرح حال را با خون دل بر تو بازگو سازد که خداوند که بهترین داور است میان او و ستم پیشه گان داوری فرماید. درودت باد، که درودم بر تو بدرود است نه از مرارت و نه از رنجوری و کسالت. اگر از این جا روی بر می تابم و به جانب خانه می شتابم نه که خسته و ناتوانم و اگر سر بر این خاک می نهیم و زار می زنم نه بر وعده کردگار بدگمانم. شکیبایی می کنم و در انتظار وعده او –

پاداش شکیبایان - می نشینم. اگر هراس چیرگی بدان نداشتم
پیوسته بر مزارت مأوا می ساختم و در این غم و عزا به سان جوان
مرده سیلاب اشک از دیدگان به راه می انداختم. خدا می بیند که
دخترت به پنهانی در خاک، مسکن می گیرد. حالیکه هنوز اندکی
بیش از مرگ تو نگذشته و نامت فراموش نگشته حقش را برده و
میراثش را ربودند. با تو درد دل در میان می نهم و دل را با تو خوش
می کنم. درود و رضوان خدا بر تو و بر فاطمه باد...» (۱)



کتاب حاضر گرد آمده اعترافات تاریخ نگاران و حدیث پردازان اهل سنت
است که بالاتفاق از یک واقعیت تلخ تاریخی پرده برداشته اند. آنان همگان بر
این باورند که پس از رحلت رسول خدا جنایتی بزرگ بر **اهل بیت** او به ویژه
حضرت فاطمه زهرا رفت، و لذا نتوانسته اند این حقیقت دردناک را منکر گردند.
علیرغم اینکه در عصر حاضر برخی کوشیده اند آن حادثه دردناک را افسانه
و به دور از واقعیت جلوه دهند، اما این کار، گویای بی اطلاعی از تاریخ یا تعصب
بی جهت بیش از اندازه آنان است.

استاد علامه سبحانی، این مجموعه را در پاسخ به اینگونه افراد (که نسبت به
موضوع تجاهر می کنند یا از اصل جاهلند) به نحوی مطلوب، گویا و در عین حال
با اختصار تدوین و به زیور طبع آراسته اند.

باورقی:

۱- کلام حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در کنار مزار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس
از دفن شبانه و مخفیانه فاطمه زهرا (علیها السلام). (کتاب الحجّة اصول کافی، و نیز نهج البلاغه
اندکی خلاصه تر).

در برگردان فارسی این مجموعه نکات چندی صورت پذیرفته که به ذکر آنها اشارت می رود:

الف: برخی از مطالب که در متن عربی آمده بود (با هماهنگی و اذن مؤلف محترم استاد سبحانی) در پاورقی ها نگاشته آمده است.
به طور مثال در برخی از روایات که به ذکر سلسله سند، شرح حال و نام و نشان رجال آنها پرداخته شده، به جهت فاصله نشدن میان اصل موضوع، این مطالب در پاورقی ها درج گردیده است.

ب: نام عنوان متن عربی این کتاب «الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء» است که ترجمه فارسی آن را با توجه به موضوع مورد بررسی به «یاس در آتش» نام نهادیم. این نام با تأیید مدیر مرکز فرهنگی تحقیقاتی الغدير، آقای سید یحیی عمرانی و هماهنگی با مؤلف ارجمند استاد سبحانی انتخاب گردید.

ج: برخی از مطالب که در پاورقی ها و در برگردان فارسی افزوده شده با کلمه «مترجم» از مطالب اصلی کتاب متمایز شده است.

در پایان از تمام عزیزانی که در تهیه این نوشتار یاریمان نمودند، به ویژه حضرت استاد سبحانی مؤلف گرامی که با مرور ترجمه فارسی دستور العمل های لازم را بیان فرمودند، سپاسگزارم.

سید ابوالحسن عمرانی

شیراز - بهار ۸۱

غمنامه علی (علیه السلام) (۱)

=====

در آن شب ز آتش دل سینه را صد چاک می کردم
خروشی خفته در نا، در دل افلاک می کردم
میان دشت آتش خیز دل در ژرفنای شب
هزاران ناله غمرنگ آتشناک می کردم
ز داغ مرگ گل اندر خزان نا بهنگامی
مشعشع گوهر از چهر هزاران پاک می کردم
چه مغبون باغبانی بودم و مفتون گل افشانی
که گل را هم نشین با خار و با خاشاک می کردم
گل یاسم چو نیلوفر کبود و نیلگون دیدم
وداع آخرینش با دلی غمناک می کردم
کجا ابر بهاری بود تا آید به امدادم
که من در هجر یار از گریه هم امساک می کردم
در آن شب آسمان مبهوت بود و در شگفت از من
که من با دست خود جان خودم را خاک می کردم

پاورقی:

۱- سروده مترجم.

سلام بر تو... بانوی من
که در سرای خاک، گستره افلاک را نیز شرافت بخشیدی
و از فرش بر عرش نور تابیدی
سلام بر تو...
تا دوردست دهر
تا فراسوی روزگار
سلام بر تو و بر خاک مزار گمشده و ناپیدایت...
ای فرا نشسته بر آستانی والاتر از بارگاه سلیمان
– که همانند هاجر و مریمت آستان بوسند –
درودم را؛
با اهداء کمتر از پر کاهی به درگاه خویش
برپذیر،
و بر این فروتر از مور منت گذار...
امیدوار به شفاعت فردایت

ابو الحسن عمرانی

حوادث دردناک پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

پس از آنکه پیامبر، دل از سرای فرودین ناسوتی بر کند و رحل اقامت را در عوالم فرازین ملکوت افکند بادهای آزماینده بر مسلمانان وزیدن گرفت و همگان را غربالی نمود به گونه ای که ایمانداران که در عقیده خویش استوار بودند را از منافقانی که نقاب اسلام بر چهره زده بودند از یکدیگر جدا کرد.

و گفتار حضرت سبحان جل و علا راست از آب در آمد آنجا که فرمود:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
انْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْفَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ
سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ). (۱)

این آزمایش هایی که دامنگیر مسلمانان شد پرده از کینه های نهفته برخی نسبت به خاندان نبوت – که خدایشان از هر پلیدی به دور داشت و آنانرا پاکیزه گردانید – و نسبت به پیشاهنگ آن بزرگواران، علی ابن ابی طالب (که در جایگاه های متعددی پیامبر به جانشینی او به صراحت سخن گفته بود) (۲) برانداخت.

باورقی:

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- یکی از آن جایگاه ها «یوم الدار» و پس از نزول آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، شعراء: ۲۱۴ بود. جایگاه دیگر، هنگامی بود که پیامبر علی را در مدینه گماشت و خود به جانب تبوک روانه گردید و به علی فرمود: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی»»

مسلمانان، پس از رحلت رسول خدا باید وصیت او را با جان و دل پذیرا می شدند. چه که او علی را جانشین پس از خویش گماشته و به همگان سفارش کرده بود که در زیر پرچم او قد افراشته و از اختلافاتی که میان و ارکان دولت جوان و تازه به پا خاسته اسلامی را تهدید می کنند دوری ساخته، و به حفظ دین نو پا که پیوسته از داخل و خارج در خطر جدی است پرداخته و از آن نگهداری نمایند.

اما جریان داخلی حزب منافقان بود که تخم کینه و دشمنی را در میان صفوف مسلمانان می افشاندند تا بدان وسیله به اهدافشان دست یابند. انگیزه آنها بر انداختن و از میان برداشتن دولت اسلامی و از بین بردن پیشوای دینی یعنی پیامبر اکرم بود.

آنان پیوسته بر این بودند که مسلمانان را در محاصره قرار داده و آنها را به شکست وادارند. تا اینکه پیامبر به سرچشمه انوار افلاک بر پرید و در جوار حضرت دوست آرامید.

و شگفت آن بود که زمانی که علی مشغول تجهیز و تدفین پیامبر بود، ابو سفیان دست پیش آورد تا با علی بیعت کند و گفت:

« به خدا سوگند تاری گرد و غباری می بینم که جز خون نمی تواند فرونشاندش. ای فرزندان عبد مناف! ابوبکر را چه کار به کار شما؟ کجایند ستم رسیدگان، کجایند ظلم شدگان، علی و عباس. و سپس افزود: ابو الحسن دست بگشای تا با تو بیعت نمایم. علی دست رد بر سینه او زد و او را از خود راند و

پاورقی:

«آیا خشنود نیستی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست. و جایگاه دیگر روز غدیر بود که در آن ازدحام زیاد پیامبر، امام ائمه و جانشینی علی را پس از خود به تمام مسلمانان اعلام و ابلاغ نمود. «در این باره به کتاب هایی که در این موضوع نگاشت شده مراجعه فرمایید».

فرمود: به خدای سوگند تو هدفی جز فتنه و شرّ نداری. به خدا سوگند تو در طولانی مدت دشمن اسلام بوده ای و در پی ایجاد بلوایی مرا به نصیحت تو نیازی نیست. (۱)

علی از اندرون ناپاک و پلید ابوسفیان نیک آگاه بود. ومی دانست که او و پیروان منافقش در پی شکست اسلامند و هر آن منتظر به دست آوردن فرصتی تا درخت نوپای اسلام را از ریشه قطع نمایند.

حزب منافقین که خداوند سبحان در لابه لای خیلی از آیات خطرات آنها را گوشزد کرده بود و در شهر مدینه و اطراف آن به وفور یافت می شدند، در کمین بودند تا اسلام را در محاصره گیرند. این خطری بود که از داخل ارکان حکومت اسلامی را تهدید می کرد.

اما خطر خارج از مرزهای اسلامی، خطر امپراطوری روم بود که به عنوان یک خطر جدی و تهدید کننده نظام اسلامی مطرح بود و با حزب نفاق در شهر مدینه در ارتباط و هماهنگی بود و حمله روم به مرکز حکومت اسلامی یعنی مدینه امری دور از ذهن نبود و خطر آنها هرگز از اندیشه پیامبر دور نمی شد.

حتّی آن زمان که در بستر مرگ افتاده بود اصحاب خویش را فرمان داد که به فرماندهی اسامه بن زید به جانب مرزهای روم بشتابند و هر آن که به لحظه مرگ نزدیک تر می شد اصرارش بر حرکت سپاه افزونی می یافت تا آنجا که کسانی که از حرکت با سپاه اسامه خود داری کردند را لعنت نمود و فرمود:

« سپاه اسامه را همراهی کنید و حرکت دهید. خداوند هر کسی را که از حرکت با این سپاه سرباز زند لعنت کند ». (۲)

پاورقی:

۱- تاریخ طبری: ۲ / ۴۴۹ - حوادث سال ۱۱ هجری.

۲- ملل و نحل / شهرستانی: ۱ / ۲۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۰ ط. مصر.

عامل سومی هم وجود داشت که دل کسانی که برای اسلام می تپید از آن در اضطراب بود و آن عبارت بود از اینکه در قبیله های (تازه مسلمان شده) اطراف مدینه روح عصیان و تمرد وجود داشت و آنان در آستانه ارتداد قرار داشتند زیرا از پرداخت زکات و مالیات به حکومت مرکزی خود داری نموده بودند.

این عوامل سه گانه که وجود یکی از آنها در برانگیختن تشویش و نگرانی کافی بود، سبب شد که امام علی (علیه السلام) از حق خویش چشم پوشی کند و در برابر جریاناتی که در سقیفه اتفاق افتاد مهر خموشی بر لب زند.

چه که اگر امام بر به دست گرفتن خلافت منصوص خود اصرار می ورزید و برای دست یابی به هدف خود دست به شمشیر می برد و متوسل به قوه قهریه می گردید هیچ بعید نبود که منافقین از آن فرصت استفاد کرده و از آب گل آلود ماهی بگیرند و در پی آن رومیان هجوم خود را به جانب مدینه بیاغازند و اسلام را نابود سازند. امام (علیه السلام) خود در برخی از خطبه هایش به این امور سخت و دشوار که وی را وادار به سکوت نمود، اشارت می کند و می گوید:

« سوگند به خداوند هرگز در اندیشه ام نیامده بود که عرب، امر خلافت پیامبر از خاندان او بگیرد و مرا از اقدام بدان باز دارد. چیزی مورد شگفتی ام نگردید جز توجه مردمان به دیگری که به او دست بیعت می داند. لذا دست خود را باز داشتم. دیدم که گروهی از مردم از دین اسلام سر باز زده و در پی نابودی آیین محمدند.

هراس برم داشت که اگر اسلام و مسلمانان را یاری ننمایم در دیواره آن رخنه پدید می آید تا اینکه به طور کامل فرو می ریزد. در این صورت مصیبتی بر من وارد می شد که بسی بزرگتر و زجر آورتر بود از سلب حکومت چند روزه بر شما که کالای چند روزه ای بود مانند سراب یا ابر که به زودی سپری می شد و از میان می رفت.

پس با آن حوادث ستیزه نمودم (و پیوسته در پی یاری دین بودم) تا اینکه باطل رخت برپست و دین آرامش یافت». (۱)

پیامبر که به واسطه نور خدایی می نگرست (و آینده را می دید) در برخی از گفته هایش به خطراتی که علی و اهل بیتش را پس از مرگ او تهدید می نمود اشارت کرده و هشدار داده بود.

«حاکم» در «مستدرک» آورده که پیامبر به علی فرمود: «آگاه باش که پس از من به سختی دچار خواهی شد. علی عرضه داشت: در آن حال دینم سالم خواهد ماند. فرمود: دینت در سلامت است». (۲)

«محبّ الدین طبری» روایتی را نقل کرده که پیامبر به علی فرمود: «کینه هایی در سینه های این مردمان است که آشکار نمی کنند مگر پس از من». (۳) و در سخن دیگری به علی فرمود: «علی جان تو به زودی پس از من به رنج و بلایی مبتلا خواهی شد. اما هرگز دست به شمشیر مبر و مستیز». (۴) این روایات گویای آن است که پیامبر از همان زمان می دانست که مردم حقوق امام علی را پایمال خواهند کرد و لذا او را به صبر و استقامت توصیه نمود و به وی سفارش کرد که به قهر و جبر با مردم برخورد نکند.

پاورقی:

۱- نهج البلاغه، از نامه امام به مردم مصر، نامه شماره ۶۲.

۲- مستدرک، حاکم نیشابوری: ۳ / ۱۴۰. ذهبی نیز آن را صحیح دانسته است.

۳- ریاض النضره: محب الدین طبری: ۲ / ۲۱۰.

۴- کنز الدقائق، مناوی: ۱۸۸.

ماجرای سقیفه

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انصار اقدام به تشکیل کنفرانس سقیفه نمودند تا پیرامون تعیین جانشینی پیامبر به بحث بنشینند. در رأس انصار «سعد بن عباد» و قبیله او بودند.

اما در اینجا خود به خود سؤالی مطرح است و آن اینکه انگیزه آنانی که در آن زمان نا به هنگام اقدام به ایجاد شورای سقیفه نمودند چه بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید به این موضوع اشارت داشت که انصار در دل از مهاجران بیمناک بودند. به دلیل اینکه آنان در نبردهای بدر و احد تعداد زیادی از اقوام و اقارب مهاجرین (که در سپاه قریش مکه بودند) به قتل رسانده بودند. آنان از این هراس داشتند که مهاجران حکومت را به دست بگیرند و در پی انتقام، پیوسته آنها را مورد ستم و ظلم قرار دهند.

این هراس آنان را بر آن داشت که اقدام به ایجاد شورایی نمایند تا بتوانند خلیفه را از میان خود برگزینند تا قدرت و شوکتشان حفظ شود و بتوانند از حوادث تلخ احتمالی که امکان داشت به دست مهاجران اتفاق افتد جلوگیری نمایند. لذا قبیله های «اوس» و «خزرج» در «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند و «سعد بن عباد» رئیس قبیله «خزرج» رشته کلام را در دست گرفت و با برشمردن فضائل انصار گفت:

«ای گروه انصار، شما را در دین سابقه و در اسلام فضیلتی است که هیچ یک از قبائل عرب از آن برخوردار نیستند. محمد بیش از ده سال در میان قومش زیست و آنان را به پرستش خداوند رحمان و ترک عبادت بتان فرا خواند، اما جز

اندکی بدو ایمان نیاوردند. آنقدر تعداد گروندگان به او اندک بود که نمی توانستند در مقام مدافعه از رسول خدا برآیند. دین را به سربلندی برآورد و از خویشتن دفاع نمایند. تا اینکه شرف و بزرگواری و نعمت ارزائیتان گردید و خداوند ایمان به خود و رسولش و دفاع از پیامبر و سربلندی او و دین و ستیزه با معاندین را روزیتان فرمود. پس شما در میان خودتان، سختگیرترین مردمان بر دشمنان او و در میان دیگران با هیبت ترین مردمان نسبت به دشمنان او بودید و عرب به رغبت خود یا به قدرت شمشیر برای امر خداوندگار پایداری ورزید تا اینکه کردگار عزوجل بوسیله شماها زمین را مغلوب پیامبرش گردانید و شما به وسیله شمشیرهایتان عرب را بدو نزدیک گردانیدید و او با رضایت از شماها در جوار رحمت کردگار آرמיד. بدین کار بر مردمان فخر فروشید». (۱)

در همان زمانیکه سعد بن عباد در سقیفه بنی ساعده در حال سخنرانی بود مهاجران همگی در اندیشه پیرامون تعیین محل قبر و چگونگی غسل و کفن و نماز خواندن بر پیامبر در شور و گفتگو بودند. ناگهان دو تن به نام های «معن بن عدی» و «عویم بن ساعده» در گوشه ای به ابوبکر گفتند که انصار برای تعیین جانشین پیامبر در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند. در این لحظه «ابو بکر» و «عمر» و «ابوعبیده» از میان جمع مهاجران بیرون رفتند و بدون اینکه دیگران را از هدف و انگیزه خویش آگاه نمایند به جانب سقیفه بنی ساعده روان شدند. دیدند که سعد بر فرشی برنشسته و بر بالشی تکیه زده و مشغول سخن گفتن است. عمر، خواست شروع به سخن گفتن نماید، اما ابو بکر او را بازداشت و خود سخن گفتن را آغازید:

«ما مهاجران پیش از دیگران اسلام آوردیم. حسب و نسبمان از همه برتر

پاورقی:

است. به رسول خدا نزدیک تریم. و شما برادران مسلمان و شرکای دینی ما هستید با فداکاری ما را یاری نمودید. خدایتان پاداش نیکو دهد. ما امیریم و شما وزیر». (۱)

با اینکه سعد بن عباد و ابو بکر هر دو سخnrانی کردند و هر یک فضائل و ویژگی های خود را برشمردند، اما سؤال اینجاست که چرا در پایان قرعه به نام ابو بکر در آمد؟!

پاسخ این است که «بشیر بن سعد» پسر عموی سعد بن عباد بر وی رشک برد و حسد ورزید و دید که سعد در یک قدمی جلوس بر مسند خلافت و ریاست است لذا در گفتاری جانشینی پیامبر را شایسته مهاجرین دانست و از انصار تقاضا کرد که خلافت را رها کنند و گفت:

«آی گروه انصار، به خدا سوگند گرچه ما در ستیزه با مشرکان و پذیرش دین مبین اسلام از فضیلت بیشتری برخورداریم اما این کار ما تنها برای رضای خداوند و پیروی از پیامبرش بوده است - تا آنجا که افزود: - آگاه باشید که محمد از قریش است و قومش به او سزاوارترند. بخدای سوگند، که خداوند برای این کار هرگز مرا در نزاع با ایشان نخواهد دید. از خدا بترسید و با مهاجران مخالفت نورزید و با آنان به ستیزه و نزاع بر نخیزید».

سپس برخاست و با ابو بکر بیعت نمود. وقتی که «حباب بن منذر» را به بیعت نمودن فراخواندند و او از بیعت بشیر بن سعد با ابو بکر خبردار شد به بشیر گفت: «ای بشیر بن سعد بلاهای جهان نابودت کند تو را چه حاجتی بود که به چنین کاری دست زدی. آیا فرمانروایی را برای پسر عموی خودت گران دانستی». (۲)

پاورقی:

۱- عقد الفرید: ۴ / ۸۶، از منشورات دار و مکتبه الهلال بیروت.

۲- تاریخ طبری: ۲ / ۴۵۷ - ۴۵۸.

وقتی که اوسیان عملکرد بشیر بن سعد و ادعای قریش (مهاجران) و از طرفی تقاضای خزرج برای امارت سعد بن عباد مشاهده نمودند، به یکدیگر گفتند: «به خدای سوگند اگر خزرجیان فرمانروا گردند به خاطر این فضیلت دائماً بر شما فخر خواهند فروخت». این بود که رئیس قبیله اوس «أسید بن خضیر» نیز برخاست و با ابوبکر بیعت نمود. این کار وی سبب شد عشیره وی یکی پس از دیگری با ابو بکر بیعت کنند. و سعد بن عباد و قبیله خزرج را کنار زنند. ابوبکر به بیعت قبیله اوس بسنده کرد و آنگاه همگی از سقیفه خارج شده و به جانب مسجد به راه افتادند و در فاصله سقیفه تا مسجد هر کسی را که در میانه راه می دیدند از او بیعت می گرفتند. (۱)

بگذریم از ما جراحای سقیفه و هیاهو و فتنه و آشوب و کتک کاری و فحش و ناسازی که در آنجا اتفاق افتاد؛ که آن جریانات غم انگیز و ملالت بار و اندوه آور است.

در حالیکه علی و خانواده اش مشغول تجهیز و تدفین پیامبر بودند، اهل سقیفه به رغبت یا به اجبار از مردم بیعت می گرفتند.

کاش خلیفه و پیروانش به همین مقدار اکتفا و بسنده کرده بودند. اما آنان بر آن شدند که به قهر و جبر و با تهدید و ارباب از علی و خانواده اش نیز بیعت بگیرند. این در زمانی بود که تعدادی از مردان بنی هاشم با اعتراض به این نحوه بیعت گرفتن در خانه علی گرد آمده بودند. در نهایت، در آنجا حوادث تلخ و غمباری اتفاق افتاد. اما گروهی از تاریخ نگاران از روی ترس و بیم یا از روی حرص و طمع، به بقیه ماجرا نپرداخته اند. در این میان کسانی که حمیت و غیرت دینی داشته اند آن قضایا را به گونه اختصار نگاشته اند. در این میان تاریخ

پاورقی:

نگاران بر دو دسته اند:

الف) برخی از آنان تنها به گفتگوها، تهدیدها و احتجاجاتی که میان علی و بنی هاشم از یکسو و عمر از سوی دیگر رفته، اکتفا نموده اند.

ب) گروه دوم پرده از کارهایی که عمر مرتکب شد بر انداخته اند و به اخذ بیعت اجباری، آتش زدن و شکستن در خانه علی و دیگر حوادث اشارت نموده اند.

ما در اینجا سخن هر دو گروه را می نگاریم تا همگان بدانند که «داستان دَر» و «شهادت دختر پیامبر» به خاطر آن جریانات و آشفته گی ها افسانه تاریخی نیست بلکه حقیقت تاریخی است.

در این روزها مقاله ای را از یکی از نویسندگان معاصر خواندم که در آن شمه ای از فضائل حضرت زهرا (علیها السلام) عنوان شده بود تا با محمل قرار دادن آن، بتواند مقصود خود را به اثبات برساند. مطلبی که نویسند این مقاله در پی آن بوده است این که شهادت زهرا (علیها السلام)، یک افسانه تاریخی است که هیچ حقیقتی ندارد.

هر کس در این مقاله بنگرد در می یابد که نویسنده آن هیچ اطلاعی از تاریخ نداشته و تنها عقیده درونی اش وی را بر آن داشته تا در پی انکار این حقیقت آشکار، این چنین قلم فرسایی کند. به همین جهت بر آن شدیم که پیش روی خواننده این سطور، مصادر و منابع قوی و اطمینان آور که گویای شهادت و هتک حرمت حضرت زهراست، به نگارش آوریم.

بحث ما در این مقوله در سه محور است:

اول: عصمت حضرت زهراء (علیها السلام) در کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

دوم: جایگاه والای خانه حضرت زهرا (علیها السلام) در قرآن و سنت.

سوم: حادث تلخ و غم انگیزی که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر فاطمه زهرا (علیها السلام) گذشت.



اول: عصمت حضرت زهرا در کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

فاطمه زهرا (علیها السلام) در نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از جایگاه و رتبت بسیار والایی برخوردار بود به گونه ای که پیامبر در شأن او فرمود:

« فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ب خشم آورد مرا خشمگین کرده است ». (۱)

به راستی که به خشم آوردن پیامبر در پی آزردن آن حضرت است و هر کس او (پیامبر) را بیازارد محکوم به عذاب دردناک است. زیرا خداوند سبحان می فرماید:

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۲)

« آنان که رسول خدا را می آزارند بر ایشان عذابی دردناک مهیاست ».

و در روایت دیگری بیان می دارد که خشم و خشوندی زهرا (علیها السلام) موجب خشم و خشوندی خداست. و می فرماید:

پاورقی:

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۷ / ۸۴؛ نیز صحیح بخاری: ۴ / ۲۱۰ دار الفکر بیروت.

۲- توبه: ۶۱.

« یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَبِرْضَى لِرِضَاكِ » (۱)

« ای فاطمه، خداوندگار به خاطر خشم تو خشم می گیرد و از خشنودی تو خشنود می گردد ».

بلندی جایگاه و رتبت زهرا (علیها السلام) تا چه اندازه است که خشم و خشنودی او ملاک و موجب خشم و خشنودی خداست. و این کلام اگر گویای موضوعی باشد، آن موضوع « عصمت حضرت زهرا (علیها السلام) » است. چه که خدای سبحان به جهت عدالت و حکمتش خشم نمی گیرد مگر بر کافر و نافرمان و خشنود نمی شود مگر از شخص با ایمان و فرمان بردار. و در سایه این کرامت و بزرگوری بود که فاطمه زهرا (علیها السلام) در کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) « سرور زنان جهانیان » لقب گرفت. پیامبر بدو فرمود:

« یا فاطمه أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ

هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ » (۲)

« ای فاطمه، آیا خشنود نیستی که سرور زنان جهان و سرور

زنان امت اسلام و سرور زنان با ایمان باشی؟ »

و علیرغم اینکه زهرا معصوم است و نافرمانی و گناه را مرتکب نشده اما مقام نبوت را ندارد. زیرا هیچ ملازمه ای میان نبوت و عصمت نیست (یعنی غیر پیامبر هم می تواند معصوم باشد).

پاورقی:

-
- ۱- مستدرک حاکم: ۳ / ۱۵۴؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۳؛ بخاری و مسلم، خود این حدیث را اخراج نکرده اند، اما حاکم در کتاب خود احادیث صحیح را طبق شروط بخاری و مسلم آورده است. بنابر این، این حدیث در نزد بخاری و مسلم صحیح است.
- ۲- مستدرک حاکم: ۳ / ۱۵۶.

برای نمونه حضرت مریم، بتول عذرا، که به تصریح قرآن، معصوم است، پیامبر نیست و مقام نبوت ندارد. عصمت آن بانو در این کلام خداوند هویداست:

(وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ). (۱)

« و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم خدایت برگزید و پاک گردانید و بر زنان جهان برتریت بخشید ».

اینکه خداوند می گوید مریم برگزیده و منتخب است و سپس می گوید او پاکیزه و طاهره است، دلیل بر پاکی او از گناهان است.

اما اینکه مریم، مقام نبوت ندارد موضوع آشکار و واضحی است که نیازمند هیچگونه توضیح و بیانی نیست. با این توصیف دختر پیامبر خاتم که سرور زنان جهان است، همانند مریم مقام عصمت را داراست بی آنکه مقام نبوت را داشته باشد.

در توضیح و بیان فضائل حضرت زهرا به همین اندازه اندک اکتفا می کنیم. زیرا سخن تام و کامل در این مقوله نیازمند نگارش کتابی جداگانه است.

دوم: جایگاه والای خانه حضرت زهرا (علیها السلام) در قرآن و سنت

آیه شریفه (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ). (۲)

در مسجد، بر پیامبر نازل گردید. مردی برخاست و پرسید، ای رسول خدا این خانه ها کدامند؟ فرمود: خانه های پیامبران.

پس ابو بکر برخاست و در حالیکه به خانه علی و فاطمه اشارت می نمود

پاورقی:

۱- آل عمران: ۴۲.

۲- نور: ۳۶.

پرسید: آیا این خانه از آن خانه هاست؟ فرمود: آری و این خانه از برترین آنهاست. (۱)

در این آیه شریفه از لحاظ ادبیات عرب «فی بیوت» ظرف ما قبل خودش است که آن عبارت است از (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ...) (۲)

یعنی خاستگاه و منبع پرتو افشانی این نوری که خداوند در این آیه بدان اشارت می کند، همان خانه هایی است که خداوند اذن فرموده تا رفعت یابند. پس چگونه داری کرامت و منزلت و بزرگی نیستند.

سیوطی می گوید: «ترمذی» این روایت را آورده و آن را صحیح دانسته است. «ابن جریر»، «ابن منذر» و «حاکم» هم آن را نقل کرده و صحیح شمرده اند. همچنین «ابن مردویه» و «بیهقی در کتاب سنن» از طریق امّ سلمه نقل کرده اند که وی گفت: آیه شریفه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) (۳) در خانه من نازل گردید و آن هنگام در خانه من، فاطمه، علی، حسن و حسین بودند. رسول خدا عبايي که بر تن داشت بر آنان افکند آنگاه گفت: «اینان اهل بیت منند. پلیدی را از ایشان بزدای و پاکشان گردان.»

پاورقی:

۱- الدر المنثور: ۶ / ۲۰۳؛ تفسیر سوره نور - روح المعانی: ۱۸ / ۱۷۴.

۲- نور: ۳۵.

۳- احزاب: ۳۳.

سیوطی هم چنین می گوید: «ابن ابی شیبہ»، «احمد»، «ترمذی» روایتی را از «انس بن مالک» نقل کرده و آن را «حسن» (۱) شمرده اند نیز «ابن جریر»، «ابن منذر»، «طبرانی» و «حاکم»، همان روایت را آورده و آن را «صحیح» (۲) دانسته اند. همچنین «ابن مردویه» همان روایت را از انس نقل کرده، می گوید: هرگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای نماز صبح از منزل بیرون می رفت، از کنار در خانه فاطمه عبور می کرد و در آنجا با صدای مبارکش آوا می زد:

«الصلاة يا أهل البيت، الصلاة، انما يريد الله...» (۳)

وقتی که این خانه در نزد خداوند این چنین دارای منزلت و کرامت است، پس هجوم آوردن به سوی آن و گشودن آن از بزرگترین و زشت ترین گناهان شمرده خواهد شد.

اما سفارش پیامبر درباره احترام به این خانه و صاحبانش نادیده گرفته شد. بسیاری از تاریخ نگاران حوادث تلخ و دردناکی که بر سر آن خانه آمد را نگاشته اند که ما صراحت گفته های ایشان را به ترتیب فاصله زمانی که آنان می زیسته اند در اینجا یاد آور می شویم.

پاورقی:

- ۱- دانشمندان اهل سنت روایت «حسن» را اینگونه تعریف کرده اند: «روایتی که منبع آن شناخته شده و رجال آن مشهور باشند، بیشتر دانشمندان آن را پذیرفته و عموم فقها آن را به کار گرفته باشند». (التقریب والتیسیر: ۱ / ۴۳ و ۱۲۲ و ۱۴۴). (نک: اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه: ۴۸ تألیف استاد جعفر سبحانی) مترجم.
- ۲- روایت «صحیح» به تعریف دانشمندان اهل سنت اینگونه است: روایتی که سند آن به اشخاص عادل ضابط برسد، با این ویژگی که از حیث تعداد اندک نباشند و ایراد و اشکالی هم در آنها نباشد. (ر. ک: اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه: ۴۸، تألیف استاد سبحانی) مترجم.
- ۳- در المنثور: ۶ / ۶۰۴ - ۶۰۵، چاپ دار الفکر بیروت - المصنف: ۷ / ۵۲۷.

تاریخ پردازان در این مقوله بر دو دسته اند:
یک دسته از ایجاد هراس و دستورات آمرانه و نیات و مقاصد شوم و پلید،
اشارت دارند و دسته دیگر با تفصیل و توضیح بیشتر به حوادث بعدی اشاره می
کنند.

ما در این گفتار فصل اول را به ذکر نام دسته اول و گفتارشان اختصاص داده
ایم و در فصل دوم نام گروه دوم بر شمرده و به گفتار آنان پرداخته ایم.
تاریخ نگاران از هجوم و تهدیدات دستگاه خلافت به خانه فاطمه (علیها
السلام) سخن می گویند:

۱- بلاذری و «الانساب»

«احمد بن یحیی بن جابر بلاذری» نویسنده بزرگ و صاحب کتاب تاریخ
معروف این حادثه دلخراش را در کتاب خود یاد آور شده است. وی در خلال
گفتار مفصلی پیرامون سقیفه می گوید:
« هنگامی که مردمان با ابو بکر بیعت کردند، علی و زبیر از بیعت سر باز زدند.
تا آنجا که می گوید:

ابوبکر به دنبال علی فرستاد تا بیعت نماید. اما او بیعت نکرد. پس عمر در
حالی که ابزار آتش افروزی به همراه داشت بدانجا آمد. فاطمه او را در کنار در
خانه دید و بدو گفت: پسر خطاب! آیا می خواهی در خانه ام را بر روی من آتش
بزنی؟ عمر گفت: بلی، و آتش زدن در خانه تو برای تقویت رسالت پدرت است.»

(۱)

استدلال به این روایت در گرو وثاقت مؤلف کتاب (بلاذری) و راویان آن است.
«ذهبی» در کتاب «تذکره الحفاظ» به نقل از «حاکم» می گوید:

پاورقی:

بلاذری یگانه دوران خودش در حفظ احادیث بود. ابوعلی حافظ و دیگر مشایخ و اساتید ما در مجلس وعظ او حضور می یافتند و از بیان اسانید وی لذت می بردند و من هرگز ندیدم که ایشان پیرامون اسناد وی اشکال یا انتقادی نمایند. (۱)

وی همچنین در کتاب «سیر اعلام النبلاء» می گوید: علامه، ادیب، مصنف ابو بکر احمد بن یحیی بن جابر بغدادی بلاذری نویسنده و صاحب «التاریخ الکبیر» است. (۲)

«ابن کثیر» در کتاب «البدایة والنهایة» به نقل از ابن عساکر می گوید: بلاذری ادیبی توانا بود. او کتاب های زیبایی را به رشته تحریر درآورده است. (۳) اما بررسی و شرح احوال راویان که نامشان در سلسله سند این روایت آمده: مدائنی - مسلمة بن محارب، سلیمان بن طرخان و ابن عون. مدائنی: نامش علی بن محمد، او الحسن مدائنی اخباری است. او کتاب های متعددی را تألیف نموده و راویانی همچون زبیر بن بکار، احمد بن زهیر، و حارث بن ابی اسامه از او روایت کرده اند. ذهبی از یحیی نقل کرده که وی گفت: مدائنی ثقة است، ثقة است، ثقة است. او در سال ۲۲۴ یا ۲۲۵ از دنیا رفت - میزان الاعتدال: ۳ / ۱۵۳ - شماره ترجمه ۹۲۱.

مسلمة بن محارب: بخاری در تاریخ خود نام او را آورده است - تاریخ الکبیر: ۷ / ۳۸۷ شماره ترجمه ۱۶۸۵. اهل علم می دانند که عدم جرح راویان به وسیله «ابوزرعه»، «ابی حاتم» یا «بخاری» و سکوت ایشان گویای توثیق آن راوی است. «حافظ ابن حجر» در کتاب «تعییل المنفعه» این روش را پیاده کرده است. وی پاورقی:

۱- تذکره الحفاظ: ۳ / ۸۹۲ شماره ۸۶۰.

۲- سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۱۶۳ شماره ۹۶.

۳- البدایة والنهایة: ۱۱ / ۹۶، حوادث سال ۲۷۹.

در جاهای متعددی می گوید: بخاری این را نقل کرده و متعرض جرح راوی آن نشده است. ر. ک. قواعد فی علوم الحدیث ۳۸۵ و ۴۰۳ و تعجیل المنفعه ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵ و ۲۵۴.

سلیمان بن طرخان تیمی: وی از انس ابن مالک و طاووس و دیگران روایت کرده است. ربیع بن یحیی به نقل از سعید می گوید: کسی را راستگوتر از سلیمان تیمی ندیدم، و عبدالله بن احمد از قول پدرش می گوید: او ثقه است. ابن معین و نسائی می گویند: او ثقه است. عجل می گوید: ابن طرخان تابعی (نسل اول پس از پیامبر) است. او ثقه و از نیکان اهل بصره است. گفته های دیگری نیز پیرامون توثیق وی وجود دارد. او در سال ۹۷ هـ از دنیا رفت. تهذیب التهذیب، ج ۴ / ۲۰۱ - ۲۰۲ - شماره ترجمه ۳۴۱.

ابن عون: او عون بن اربطبان مزنی بصری است. «انس بن مالک» را دیدار کرده بود و در سال ۱۵۱ هـ از دنیا رفت. نسائی در کتاب «الکنی» می گوید: او ثقه و امین است؛ و در جای دیگری می گوید: او ثقه و دارای ثبات است. «ابن حیان» در «الثقات» می گوید: او در عبادت و فضیلت و پارسایی و پایداری در سنت و سختگیری با بدعت گذاران از بزرگان زمانه خویش بود. تهذیب التهذیب: ۵ / ۳۴۶ - ۳۴۸، شماره ترجمه ۶۰۰.

با بررسی شرح حال مؤلف (در متن) و راویان حدیث در سلسله سند آن روشن شد که سند این حدیث و نیز اصل روایت صحیح است. تمامی راویان آن مورد وثوق اند و همین امر برای صحت روایت کافی است.

۲- ابن قتیبه و «الامامه والسیاسه»

تاریخ نگار پر آوازه، عبدالله ابن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۷۶ - ۲۱۳ هـ) از پژوهشگران ادبیات و تاریخ است. او کتاب های زیادی را به رشته تحریر در آورده که برخی از آنها عبارتند از:

«تأویل مختلف الحدیث»، «ادب الکاتب» و کتب دیگر. (۱)

نامبرده در کتاب «الامامه والسیاسه» که به «تاریخ خلفا» شهرت یافته می گوید:

ابوبکر دریافت، کسانی که از بیعت با او سرپیچی کرده اند نزد علی اند. پس عمر را به جانب ایشان فرستاد. عمر به آنجا آمد و با فریاد، آنان را که در خانه علی بودند فرا خواند. اما کسی از خانه خارج نشد. هیزم خواست و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست از خانه خارج شوید وگرنه خانه را بر سر ساکنانش آتش می زنم.

به او گفتند: ای ابا حفص، فاطمه در این خانه است. گفت: باشد...
تا آنجا که می گوید:

سپس عمر برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه آمد. در را کوبیدند، وقتی که فاطمه صدای آنها را شنید با صدای بلند فریاد زد:
« پدر! ای رسول خدا، پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابوقحافه چه می کشیم ».

آن گروه وقتی که صدای گریه فاطمه را شنیدند با چشمی گریان از آنجا دور شدند. نزدیک بود دل هایشان گدازان و جگرهایشان سوزان گردد.
عمر، به همراه عده ای باقی ماندند. علی را از خانه بیرون آورده و او را به سوی ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ گفتند: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. (۲)
هر کس کتاب «الامامه والسیاسه» را مطالعه کند می بیند که این کتاب مانند سایر کتب تاریخی دیگر، از تاریخ نگارانی چون بلاذری، طبری و دیگران است.

پاورقی:

۱- الاعلام: ۴ / ۱۳۷.

۱- الامامة و السياسة: ۱۲ - ۱۳، چاپ مكتبة التجارية الكبرى - مصر.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این کتاب را به دینوری نسبت داده است.

وی مطالب زیادی را از ابن قتیبه نقل می کند که آن مطالب در کتاب «الامامه و السیاسه» چاپ مصر که در دست و مورد استفاده نگارنده است وجود ندارد و این، گواه آن است که این کتاب دستخوش تحریف شده است.

«الیاس سرکیس» هم در کتاب «معجم» خود این کتاب را بدو نسبت داده است. (۱)

ناگفته نماند که صاحب «الاعلام» می گوید: برخی از علما نسبت به اینکه کتاب فوق از این نویسنده باشد در تردیدند. اما هیچ یک انتساب آن را به این نویسنده هرگز انکار نکرده اند. به هر حال این کتاب هم یک کتاب تاریخی مانند سایر کتب تاریخی دیگر است.

۳- طبری و کتاب «تاریخ»

محمد بن جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) صاحب کتاب تاریخ و تفسیر که این دو کتاب در میان دانشمندان معروفیت و شهرت به سزایی دارند و تمام تاریخ نگاران پس از وی، منبع تاریخی خود را از کتاب های وی برگرفته اند، ماجرای غمبار سقیفه را یاد آور می شود و با ذکر سلسله سندی می گوید:

عمر بن خطاب به سوی منزل علی آمد. در آن جا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند. عمر صدا زد: برای بیعت از خانه بیرون آیید و گرنه به خدا سوگند خانه را بر سرتان آتش می زنم.

زبیر شمشیر به دست از خانه برون آمد. پایش لغزید و شمشیر از دستش فرو

پاورقی:

۱- معجم المطبوعات العربیة: ۱ / ۲۱۲.

افتاد. بر او هجوم آورده و او را بر گرفتند. (۱)

این قسمت از تاریخ اسلام گویای آن است که بیعت گرفتن برای خلیفه به جبر و زور بوده است و هرکس از بیعت سرپیچی می نموده با تهدیدهای گوناگون از قبیل آتش زدن و تخریب خانه مواجه می شده است.

در امامت و وثاقت نویسنده کتاب (طبری) هیچ تردیدی وجود ندارد.

ذهبی او را با این تعبیرات معرفی کرده است:

«امام والاقدر، مفسر، صاحب تألیفات ژرف، موثق، راستگو». (۲)

(رجال واقع در سلسله سند حدیث نیز افراد برجسته و مورد وثوق و

اعتمادند). (۳)

راویان این حدیث عبارتند از:

ابن حمید، جریر بن عبدالحمید، مغیره بن مقسم و زیاد بن کلب.

ابن حمید: او محمد بن حمید، حافظ، ابو عبدالله رازی است. از کسانی همچون یعقوب بن عبدالله قمی، ابراهیم بن مختار، جریر بن عبدالحمید روایت کرده و کسانی همانند ابو داود، ترمذی، ابن ماجه، احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگران از او روایت کرده اند. عبدالله بن احمد از پدرش نقل کرده که: تا محمد بن حمید زنده است، دانش، پیوسته در شهر ری وجود خواهد داشت. به محمد بن یحیی زهری گفتند نظرت درباره محمد بن حمید چیست؟ گفت: نمی بینی که من هم اینک از او روایت می کنم. ابن خيثمه گفت: درباره او از ابن معین پرسید

باورقی:

۱- تاریخ طبری: ۲ / ۴۴۳ - چاپ بیروت.

۲- میزان اعتدال: ۴ / ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶.

۳- از آنجا که طبری این جریان را با ذکر سند نقل کرده است لازم است (همچنانکه به بررسی سلسله سند روایت بلاذری پرداختیم) اسناد این روایت را نیز مورد بررسی قرار دهیم تا این روایات به کمک یکدیگر تردید کسانی که نسبت به این موضوع مشکوکند را بر طرف نمایند.

در پاسخ گفت: او ثقه است. هیچ ایرادی در وی نیست. اهل ری و مردی زیرک است. ابو العباس بن سعید می گوید: از جعفر بن ابو عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است. «یحیی» از وی کتابت کرده. او در سال ۲۴۸ هـ از دنیا رفت. تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۲۸ - ۱۳۱، شماره ترجمه ۱۸۰. نا گفته نماند که برخی، او را جرح کرده اند، اما گفتار تعدیل کنندگان بر جرح کنندگان ترجیح و تقدم دارد.

جریر بن عبدالحمید: او پسر عبدالحمید بن قرط ضبی، ابو عبدالله رازی قاضی است. در یکی از روستاهای اصفهان زاده شد و در کوفه نشو و نما کرد. در شهر ری ساکن گردید. اسحاق بن راهویه، پسران ابی شیبه، علی بن مدینی و یحیی بن معین و گروه دیگری از او نقل روایت کرده اند. او ثقه بود و مردمان به نزدش مسافرت می کردند. ابن عمار موصلی می گوید: او حجت است و نگاشته هایش صحیح. تهذیب التهذیب: ۲ / ۷۵، شماره ترجمه ۱۱۶.

مغیره بن مقسم ضبی: از اهل کوفه و فقیه است. شعبه، ثوری و گروهی دیگر از او روایت کرده اند. ابو بکر بن عیاش می گوید: هیچ کس را فقیه تر از مغیره نیافتم. پس گفته هایش را گردن نهادم. عجلی می گوید: مغیره ثقه است و دانای در حدیث. نسایی می گوید: او ثقه است. و در سال ۱۳۶ هـ از دنیا رفته. «ابن حبان» او را در «الثقات» نام برده است. تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۲۷۰، شماره ۴۸۲.

زیاد بن کلب: «ذهبی» او را این گونه معرفی می کند: او ابو معشر تمیمی کوفی است. از ابراهیم و شعبی (و نیز روایت مغیره از شعبی) نقل شده که او در سن ۱۱۰ سالگی در سنین فرتوتی از دنیا رفت. نسائی و دیگران او را توثیق کرده اند. میزان الاعتدال: ۲ / ۹۲، شماره ۲۹۵۹. «ابن حجر» از قول «عجلی» می گوید: او در حدیث ثقه بود. و از قول «ابن حبان» می گوید: او از حافظان مورد یقین بود. تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۸۲، شماره ۶۹۸.

بررسی سند روایت طبری نیز در همین جا به انجام می رسد و به همین اندازه

برای صحت آن بسنده می کنیم.

۴- ابن عبد ربّه و «العقد الفريد»

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربّه اندلسی (م / ۴۶۳ هـ) مبحثی از کتاب خود را به ماجراهای سقیفه بنی ساعده اختصاص داده و در ذیل عنوان «آنانکه از بیعت ابو بکر سرپیچی کردند» می گوید:

(آنان عبارت بودند از) علی، عباس، زبیر و سعد بن عباد.

اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون بیاورد و به او گفت: اگر سرباز زدند با آنان بستیز. عمر با مشعل آتشی آمد تا خانه را بر آنها آتش بزند. فاطمه پیش آمد به او گفت: پسر خطاب آمده ای تا خانه ما را آتش بزنی. گفت: بله یا اینکه تن به بیعت در دهید. (۱)

این سخن بی پرده از این تاریخ نگار بزرگ قوی ترین گواه بر این است که خلیفه به جهت بیعت گرفتن از علی و همراهان دستور سوزاندن در خانه را صادر کرد، و راستی بیعتی که با قهر و زور گرفته شود چه ارزشی دارد؟

۵- ابن عبدالبرّ و «الاستيعاب»

ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ (۳۶۸ - ۴۶۳ هـ) در کتاب ارزشمندش «الاستيعاب فی معرفه الاصحاب» با ذکر سلسله سندی (۲) می گوید:

پاورقی:

۱- عقد الفريد: ۴ / ۸۷، تحقیق خلیل شرف الدین.

۲- سلسله سند آن بدین ترتیب است: حدثنا محمد بن احمد حدثنا محمد بن ایوب حدثنا احمد بن عمرو بزّاز حدثنا احمد بن یحیی حدثنا محمد بن نسیر حدثنا عبدالله بن عمر عن زید بن اسلم عن أبیه.

هنگامی که مردم با ابو بکر بیعت می کردند علی و زبیر به حضور فاطمه آمده و در این باره با او به شور نشستند، و از انجام بیعت خودداری نمودند. این خبر به عمر رسید و او به آنجا آمد و گفت: ای دخت رسول خدا هیچ کس نزد ما گرامی تر از پدرت نبود و پس از او هیچ کس گرامی تر از تو در نزد ما نیست. خبر یافته ام که این چند تن در خانه تواند. اگر این خبر راست باشد هر آینه چنین و چنان خواهیم کرد. سپس بیرون آمد.

فاطمه به آنها گفت: عمر بدینجا آمده و سوگند خورده که اگر دیگر بار اینجا گرد آید چنین و چنان خواهد کرد و سوگند به خدا که او به سوگندش عمل خواهد نمود. (۱)

«ابو عمر و ابن عبدالبر» دیگر در اینجا صراحت سخن عمر را یاد آور نشده است. او فقط گفته که عمر گفت: هر آینه چنین و چنان خواهیم کرد. در حالی که پیش از این در روایت «بلاذری» و «طبری» صراحت کلام عمر را دیدیم (که او تهدید به آتش زدن در خانه نمود).

شاید این مورخ دیده که جایی برای نقل گفته عمر وجود ندارد.

۶- ابن ابی الحدید معتزلی و «شرح نهج البلاغه»

عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معتزلی (م ۶۵۵ هـ) با نقل روایتی از کتاب «السقیفه» تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری می گوید:

آنگاه که مردمان به بیعت با ابوبکر اقدام نمودند زبیر و مقداد در میان تنی چند از مردم به جانب علی، در خانه فاطمه آمدند و با او به شور نشستند و از بیعت خودداری کردند. پس عمر حرکت کرد و نزد فاطمه آمد و گفت: دختر رسول

پاورقی:

۱- استیعاب: ۳ / ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ قاهره.

خدا! هیچ کس در نزد ما محبوب تر از پدرت نبود و پس از او هیچکس محبوب تر از تو نیست به خدا اگر این چند تن در خانه تو باشند این محبت جلوگیری نخواهد بود که این خانه را بر سر ایشان آتش بزنم. عمر که از آنجا بیرون رفت. آنان به نزد فاطمه آمدند، فاطمه به آنها گفت:

عمر بدینجا آمده و سوگند خورده اگر بار دیگر گرد هم آیید هر آینه خانه را بر سرتان آتش می زند و به خدا قسم او به سوگندش عمل خواهد کرد. (۱)

۷- ابوالفداء و «المختصر فی اخبار البشر»

اسماعیل بن علی معروف به ابوالفداء (م ۷۳۲ هـ) کتابی را با نام «المختصر فی اخبار البشر» تألیف کرده و تقریباً همان نگاشته های ابن عبدربه در «العقد الفريد» را یاد آور شده است. وی می گوید:

آنگاه ابو بکر، عمر را به سوی علی و همراهان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کشد و گفت: اگر سرباز زدند با آنها بستیز، عمر آتش به دست به آنجا آمد تا خانه را آتش بزند. فاطمه او را دید و گفت: پسر خطاب کجا؟ آمده ای تا خانه مان را آتش بزنی، گفت: بلی، یا اینکه بدانچه امت بر آن وارد شده اند وارد شوید. (۲)

۸- نویری و «نهایة الارب فی فنون الادب»

احمد بن عبدالوهاب نویری (۶۷۷ - ۷۳۳ هـ) یکی از ادیبان نامدار است. وی در تاریخ، اطلاعات فراوانی دارد. زرکلی در «الاعلام» در باره وی می گوید: دانشمند، پژوهشگر، دارای آگاهی زیاد. همچنین کتاب «نهایة الارب فی باورقی:

۱- شرح نهج البلاغه: ۲ / ۴۵، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

۱- المختصر فی تاریخ البشر: ۱ / ۱۵۶، چاپ دار المعرفه بیروت.

فنون الادب» وی را اینگونه توصیف نموده است: نهاییه الارب علیرغم اینکه در دوره جدید نگاشته شده اما در بردارنده اخبار مهمی است که مؤلف آن، اخبار را از تاریخ نگاران کهن مانند «ابن رقیق» و «ابن رشیق» و «ابن شداد» و دیگران که کتاب های تاریخی ایشان به دست ما نرسیده نقل کرده است. (۱)

«نویری» در این کتاب می گوید: ابن عمر بن عبدالبرّ با سند خود از زید بن اسلم و او از پدرش روایت کرده که:

به هنگام بیعت مردمان با ابوبکر، علی و زبیر نزد فاطمه آمده و پیرامون آن موضوع با وی به مشورت نشستند. عمر این جریان را دریافت. بدانجا رفت و گفت: ای دخت رسول خدا هیچ کس در نزد ما محبوب تر از پدرت نبود و پس از او هیچ کس محبوب تر از تو نیست. خبر یافته ام که این افراد در خانه تو هستند اگر این خبر راست باشد چنین و چنان خواهیم کرد. سپس از آنجا بیرون رفت. آنان نزد فاطمه آمدند. فاطمه به ایشان گفت: عمر به اینجا آمده و سوگند خورده که اگر بار دیگر اجتماع کنید چنین و چنان خواهد کرد و به خدا سوگند او به سوگندش عمل خواهد نمود. (۲)

۹- سیوطی و «مسند فاطمه»

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۸۴۸ - ۹۱۱ هـ) آن پژوهشگر بزرگ و تاریخ نگار سترگ، در کتاب «مسند فاطمه» همان روایتی که تاریخ نگاران از زید بن اسلم و از اسلم نقل کرده اند، یاد آور گردیده است. وی با ذکر آن روایت می گوید:

پس از وفات رسول خدا هنگامی که مردمان با ابو بکر بیعت می کردند علی و

پاورقی:

۱- الاعلام: ۱ / ۱۶۵.

۲- نهاییه الارب فی فنون الادب: ۱۹ / ۴۰، چاپ قاهره ۱۳۹۵ هـ.

زبیر نزد فاطمه دختر رسول خدا آمدند و در آن باره با وی به مشورت نشستند. وقتی که عمر بن خطاب متوجه این موضوع شد به نزد فاطمه آمد و گفت ای دختر رسول خدا به خدا سوگند اگر اینان در نزد تو باشند این محبت نمی تواند جلوگیری باشد که این در را بر آنان آتش بزنم. وقتی عمر از آنجا رفت، آنان به نزد فاطمه آمدند. فاطمه گفت: باز دانید که عمر بدینجا آمده و سوگند خورده که اگر بار دیگر در اینجا گرد هم آید این در را بر شما می سوزاند. و به خدا سوگند او طبق قسمش عمل خواهد کرد. (۱)

۱۰- متقی هندی و «کنز العمال»

علی بن حسام الدین معروف به متقی هندی (م ۹۷۵ هـ) در کتاب ارزشمند «کنز العمال» ماجرای خانه فاطمه زهرا را به گونه ای که در کتاب «المصنف» تألیف ابن ابی شیبہ نگاشته شده یاد آور گردیده است. وی می گوید:

از «اسلم» روایت است که پس از رحلت رسول خدا و به هنگام بیعت با ابوبکر، علی و زبیر به نزد فاطمه دختر رسول خدا آمدند و درباره بیعت کردن با وی به شور نشستند. چون عمر بن خطاب این موضوع را دریافت حرکت کرد و به نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا در نزد ما هیچکس دوست داشتنی تر از پدر تو نبود و پس از پدرت هیچکس محبوب تر از تو نیست. به خدای سوگند، اگر این چند تن در نزد تو گرد آمده باشند محبوبیت نمی تواند جلویم را بگیرد که دستور سوزاندن در خانه را بر آنها بدهم. (۲) **إلى آخر.**

پاورقی:

۱- مسند فاطمه، سیوطی: ۳۶، چاپ مؤسسه الکتب الثقافیه بیروت.

۲- کنز العمال: ۵ / ۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸.

۱۱- دهلوی و «ازالۀ الخفاء»

ولی الله بن مولوی عبدالرحیم العمری دهلوی ہندی حنفی (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ هـ) در کتاب «ازالۀ الخفاء» ما جرای سقیفہ بنی ساعدہ را بیان داشته است. وی در آنجا می گوید: از طریق «اسلم» با اسنادی کہ در دیدگاه شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است روایت شدہ کہ:

پس از رسول خدا بہ ہنگام بیعت با ابوبکر، علی و زبیر نزد فاطمہ دختر رسول خدا آمدند... (۱) تا آخر روایت (عیناً همانچہ کہ در کتاب فوق، «کنز العمال» روایت شد را یاد آور می شود) وی در کتاب دیگری با نام «قرۃ العینین» روایتی دارای مضمونی نزدیک بہ ہمین روایت نقل کردہ است. (۲)

۱۲- محمد حافظ بن ابراہیم و «قصیدہ عمریہ»

محمد حافظ بن ابراہیم فہمی مہندس معروف بہ حافظ ابراہیم (۱۲۸۷ - ۱۳۵۱ هـ) شاعر مصری است کہ دیوان اشعار وی در دو جلد بہ چاپ رسیدہ است. یکی از اشعار وی «قصیدۂ عمریہ» نام دارد کہ مورد توجہ بسیار ادیبان مصر قرار گرفتہ است.

از جملہ ابیات قصیدہ فوق این چند بیت است:

وَقَوْلُهُ لِعَلَى قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا
حَرَقَتْ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا *** إِنَّ لَمْ تَبَايَعْ وَبَنَتْ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصَ يَفْؤُهُ بِهَا *** أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا (۳)

پاورقی:

۱- ازالۀ الخفاء: ۲ / ۱۷۸.

۲- قرۃ العینین: ۷۸.

۳- دیوان حافظ ابراہیم: ۱ / ۸۲.

- و گفتار عمر، که علی را مخاطب ساخت، شنونده اش را گرمی دار و گوینده اش را بزرگ شمار.

- اگر بیعت نکنی خانه ات را آتش می زنم و در آن کسی بر جای نمی گذارم. هر چند دختر پیامبر خدا در آن باشد.

- چه کسی جز ابو حفص (عمر) می تواند این سخن را روبروی شهنشوار و حمایتگر قبیله عدنان بر زبان راند.

جای بسی شگفتی است که شاعر نیل، آنچه را که موجب هلاک می شود را موجب نجات و گناهان را حسنات به حساب آورده است. و این جز برای آن است که «دوستی»، آدمی را کور و کر می کند؟

معنای این سخن آن است که عمر هیچ احترامی برای دختر پیامبر قائل نبود زیرا برای خلیفه شدن ابوبکر حاضر شد خانه فاطمه را با ساکنانش آتش بزند.

«علامه امینی» پس از نقل این سه بیت از اشعار «شاعر نیل» مطلبی را با این مضمون بیان می دارد:

من چه بگویم پس از اینکه در اوائل سال ۱۹۱۸ م مصریان، قصیده عمریه که این چند بیت در آن قرار دارد را مورد توجه خاص خود قرار داده و در محافل عمومی به سرایش آن همت گماشتند و روزنامه ها و نشریات، آن را در سراسر جهان منتشر کردند و رجال نامی مصر مانند احمد امین، احمد الزین، ابراهیم الالبیاری، علی جارم، علی امین، خلیل مطران، مصطفی دمیاطی بیگ و دیگران، نسبت به چاپ و نشر «دیوانی» که «شعرش» این نمونه است و تقدیر از «شاعری» که «شعورش» این گونه است، اهتمام ورزیدند و احساسات را در این عصر و روزگار سخت جریحه دار نمودند و به جای صلح و صفا در جامعه اسلامی این نعره های فرقه ای را در بوق کرده و موجب جدایی در میان فرق مسلمانان می شوند و می پندارند که کار نیکو انجام می دهند... تا آنجا که می گوید:

این افراد تا آن اندازه در ثنا و ستایش این مرد و قصیده اش مبالغه و زیاده روی نموده اند که گویی دانش فراگیر یا دیدگاه نیکوی نو و تازه ای برای مردم یا فضیلت و ویژگی والا و منحصر به فردی برای «عمر» آورده که موجب شادمانی امت اسلام و پیامبر والا مقام گردیده است.

پس باید به پیامبر، بسی مژده داد که نه پاره تن او فاطمه در نزد گوینده این گونه سخنان ارزش و حرمتی دارد، و نه خانه فاطمه، مکانی است که خداوند ساکنانش را پاک فرموده و از دست او (شاعر نیل) و از سوزاندن آن خانه بر سر ساکنانش مصونیت بخشیده است. پس آفرین بر انتخابی که چنین شأن و مقامی دارد و مرحبا به بیعتی که با این تهدیدها، فرجام و با آن رسوایی ها انجام پذیرفت... (۱)

عمر رضا کحاله از نویسندگان معاصر است که به وسیله نگارش کتاب «اعلام النساء» که در آن به شرح زندگانی دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فاطمه زهرا (علیها السلام) پرداخته، شهرت و معروفیت به سزایی یافته است. از جمله مطالبی که وی در ترجمه (۲) حضرت زهرا می گوید این است:

ابوبکر دریافت کسانی که از بیعت با او سر باز زده اند مانند عباس و زبیر و سعد بن عباد، در نزد علی بن ابیطالب و در خانه فاطمه (علیها السلام) جمع شده اند. لذا عمر را به سوی آنان فرستاد.

پاورقی:

۱- الغدير: ۷ / ۸۶ - ۸۷.

۲- تراجم دانشی است که شخصیت ها (دانشمند، راوی یا غیر اینها) را معرفی کرده و به شرح حال آنها می پردازد. (نک علم الرجال / استاد سبحانی / ۱۳).

۱۳- عمر رضا کحاله و «اعلام النساء»

عمر به آنجا آمد و آنان را صدا زد. اما ایشان از منزل خارج نشدند. عمر هیزم طلبید و گفت سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست باید از خانه بیرون بیایید و گرنه خانه را بر سر ساکنانش آتش می زنم. به او گفتند: ابا حفص، فاطمه آنجاست. گفت: باشد...

آنکه فاطمه (علیها السلام) بر در خانه ایستاده و گفت:

ای مردم من قومی نکوهیده تر از شماها ندیده ام که جنازه پیامبر را در میان باز گذاشتید و به جانب دنیا شتافتید و از فرمان خدای، روی بر تافتید و حق ما را نا دیده انگاشتید... (۱)



تا اینجا مطالب نویسندگان اهل سنت «پیرامون مقاصد شوم خلیفه درباره دختر پیامبر و خانه او و ساکنانش» که در دسترس ما بوده و بر آن آگاهی یافته ایم، به پایان رسید.

قابل ذکر است که در بیشتر این منابع تاریخی به تفصیل حوادث پرداخته نشده و از وقایع تلخ و جان سوز بعدی اشارتی نرفته است. اما گروه دیگری از مورخین هستند که در بیان حقیقت، از خویش شجاعت نشان داده و به حوادث غمباری که بر خانه بنی هاشم گذشت، اشارت نموده اند. در مبحث بعد به نام و گفته آن تاریخ نگاران به حسب زمان زندگانی آنان خواهیم پرداخت.

پاورقی:

۲- ابو بکر نسبت به حمله به خانه فاطمه (علیها السلام) و گشودن در آن اعتراف و اظهار پشیمانی می کند.

۱۴- ابو عبید و کتاب «الاموال»

ابو علی قاسم بن سلام (م ۲۲۴ هـ) یکی از فقهاء بزرگ و از دانشمندان نامدار قرن سوم هجری است. او را با کتاب گرانسنگ «الاموال» که بارها به چاپ رسیده می شناسند. او پرده از چهره حقیقت فرو انداخته و به مصیبت هایی که بر خانه فاطمه (علیها السلام) وارد آمده پرداخته است. وی روایتی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که می گوید:

در مرض منجر به مرگ ابوبکر به نزدش رفتم و گفتم: در تو ایرادی ندیدم - سپاس خدای را - بر دنیایت اندوه مخور، سوگند به خدا تو را نیکو کرداری سازشگر دیدیم. ابو بکر گفت:

بر هیچ چیزی اندوه نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و کاش انجام نمی دادم و سه کار که انجام ندادم و کاش انجام می دادم، و سه چیز را که کاش پیرامون آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسیده بودم.

اما آن سه کاری که مرتکب شدم و بر انجام آن پشیمانم، آن است که کاش چنین و چنان نمی کردم. به دلیل ویژگی آن کلام ابو عبید می گوید: خواستم آن مورد را به صفحه بیاورم (لذا به واژه چنین و چنان اکتفا نمودم) و کاش روز سقیفه بنی ساعده کار را به گردن یکی از دو تن عمر یا ابو عبیده می انداختم تا او امیر و من وزیر باشم. (۱)

نگارنده کتاب «الاموال» هر چند به کلام خلیفه اشاره نکرده و خوش نداشته

پاورقی:

۱- الاموال: ۱۹۳ - ۱۹۴، مکتبة الکلیات الازهریة.

که بدان اشارت نماید اما دیگران به صراحت کلام خلیفه در بستر مرگ پرداخته اند که به زودی سخن آنان را در این مقال بازگو خواهیم نمود.

۱۵- نظام و «الوافی بالوفیات»

صلاح الدین خلیل ایبک صفدی کتابی را به نام «الوافی بالوفیات» تألیف کرده که مستدرک «وفیات الاعیان» ابن خلکان است. وی در آن کتاب به شرح حال نظام معتزلی، ابراهیم بن سیار بصری (۱۶۰ هـ - ۲۳۱ هـ) پرداخته می گوید:

معتزله می گویند بدان سان نظام را ملقب به این لقب کرده اند که پیوسته سخنانش آراسته به نظم و نثر بود. او خواهر زاده ابی هذیل علاّف شیخ معتزله بود. دارای ذکاوت بسیار بوده و آراء و اندیشه های شیخ را نقل کرده است.

وی در آن کتاب می گوید: روز بیعت، عمر، ضربتی به شکم فاطمه کوفت به گونه ای که محسن (همان جنینی که در شکم داشت) را سقط نمود. (۱)

در این روایت و نیز روایتی که «ذهبی» از «ابن ابی دارم، ش ۱۸» نقل می کند با دقت و تأمل بنگرید. با اندکی قضاوت منصفانه خواهید دید که «شهادت فاطمه زهرا» افسانه نیست.

ابن ابی الحدید، وقتی داستان «هبار بن اسود» را نقل می کند می گوید: روز فتح مکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) (که همه مشرکین را امان داد) خون وی را مباح کرد. زیرا او به زینب دختر رسول خدا که در هودج نشسته بود حمله کرده و موجب وحشت وی گردید و به گونه ای که زینب فرزند خود را

پاورقی:

۱. الوافی بالوفیات: ۶ / ۱۷، همچنین در ملل و نحل شهرستانی: ۱ / ۵۷، چاپ دار المعرفة، نیز نک بحوث فی الملل والنحل: ۳ / ۲۴۸ - ۲۵۵ نگارش مؤلف (استاد سبحانی). نزدیک به همین تعبیر در «اثبات الوصیة» مسعودی: ۱۴۳، نیز آمده است.

سقط کرد. ابن ابی الحدید می افزاید: این داستان را بر، نقیب، ابوجعفر خواندم. گفت: وقتی که رسول خدا خون هبار بن اسود را به خاطر به وحشت انداختن زینب که در نتیجه به سقط شدن جنین او منجر شد، مباح دانست، معلوم است که اگر زنده بود، خون هر کسی که موجب آزار فاطمه و در نتیجه سقط شدن فرزند او گردید نیز مباح می دانست. (شرح نهج البلاغه: ۱۴ / ۱۹۳). این در حالیکه (طبق گواهی تاریخ) همان ضربه ای که بر پهلوی فاطمه خورد (و باعث سقط جنین او شد) موجب بیماری و در نهایت از دنیا رفتن آن حضرت گردید. (مترجم).

۱۶- مبرد و «الکامل»

محمد بن یزید عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰ - ۲۸۵ هـ) یکی از ادیبان نویسنده و صاحب آثار گرانبهاست. وی در کتاب «الکامل» روایتی را از عبدالرحمن بن عوف به هنگام دیدار با ابو بکر در بستر مرگ نقل می کند و می گوید:

به هنگام بیماری ابوبکر که به مرگش منجر گردید به نزد او رفتم و سلام کردم. از او پرسیدم چگونه ای؟ برخاست و راست نشست. - تا آنجا که می گوید - ابوبکر گفت:

به راستی من بر هیچ چیز اسفناک نیستم مگر بر سه کار که انجام دادم که کاش انجام نمی دادم و سه کار که انجام ندادم و کاش انجام می دادم و سه چیز را که کاش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می پرسیدم.

اما آن سه که بر انجام آن پشیمانم اینک:

کاش در خانه فاطمه را نمی گشودم هر چند آنها به عزم جنگ آنرا بسته بودند.

و کاش روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به عهده یکی از دو تن عمر یا ابو عبیده سپرده بودم تا یکی از آنها امیر باشد و من وزیر باشم. کاش وقتی فجائه را

به نزد آمدند دستور سوزاندن او را به آتش نمی دادم. او را با شمشیر می کشتم یا رها می کردم. (۱)

اما سه چیزی که انجام ندادم و کاش انجام می دادم... (۲) الخ.

باورقی:

۱- فجاءه، نامش ایاس بن عبدالله بن عبد البلیل بن عمیره بن خفاف است. وی به نزد ابوبکر آمده اظهار داشت، من به دین اسلام گرویده ام و می خواهم با مرتدان بستیزم. نیاز به جهاز جنگی و اسلحه دارم. ابوبکر تجهیزات جنگی را در اختیار وی گذاشت، اما او به همراه مردی از قبیله بنی شرید به نام «نجه بن ابی المیشاء» متعرض مسلمانان و غارت اموال آنان گردید. وقتی که ابوبکر از این ماجرا با خبر گردید به «طریفه بن حاجز» نوشت که: دشمن خدا، فجاءه نزد من آمد و خود را مسلمان جلوه داد و سپس از من خواست تا برای مبارزه با مرتدان اسلحه در اختیارش قرار دهم. من چنین کردم اما اینک خبر یافته ام که این دشمن خدا متعرض مسلمانان گردیده، مال آنان را ربوده و مخالفان خود را طعمه شمشیر نموده، به همراه سربازان به نبرد وی بشتاب. او را بکش یا اسیر کن و به نزد من آور... وقتی که فجاءه، طریفه و همراهانش را دید گفت: تو در انجام کار خویش سزاوارتر از من نیستی، تو فرستاده ابوبکری، من هم فرستاده اویم. طریفه به او گفت: اگر راست می گویی اسلحه ات را ببنداز و به همراه من به نزد ابوبکر بیا. فجاءه پذیرفت. وقتی که به نزد ابوبکر آمدند، ابوبکر به طریفه دستور داد فجاءه را به بقیع برده و او را در آتش بسوزاند. طریفه او را به مصلاى شهر برد. آتش را برافروخت و فجاءه را در آتش سوزانید. طبری می نویسد: در مصلاى مدینه هیزم فراوانی گرد آوردند و در آن آتش افروختند. سپس فجاءه را با دست و پای بسته در آن انداختند. (تاریخ طبری: ۳ / ۲۳۴). و ابن کثیر در رابطه با همین موضوع می گوید: دستان فجاءه را پشت گردنش محکم بستند. سپس او را به درون آتش پر تاب کردند. تاریخ ابن کثیر: ۶ / ۳۱۹، نیز ر.ک. الکامل ابن اثیر: ۲ / ۱۴۶ و الاصابه: ۲ / ۳۲۲ به نقل از الغدير: ۷ / ۹۵۷ (مترجم).

۲- شرح نهج البلاغه: ۲ / ۴۵ - ۴۷، نیز نک الکامل: ج ۱۱، تحقیق دکتر محمد احمد الدالی مؤسسه الرساله بیروت. از گفتار محقق این کتاب معلوم می شود که این روایت در «الکامل» وجود دارد. زیرا قسمت هایی از آن را یاد آور شده است. اما دست تحریف تمام روایت را آنچنانکه «ابن ابی الحدید» از «جوهری» و از «الکامل» مبرّد، نقل کرده یاد آور نشده است. البته، محقق این کتاب در همان صفحه به روایت مؤلف کتاب «عقد الفرید» اشارتی کرده است.

۱۷- مسعودی و «مروج الذهب»

ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ هـ) یکی از تاریخ نگاران چیره دست است که در تدوین و نگارش تاریخ اسلام بهره زیادی دارد.

وی در تاریخ خود معروف به «مروج الذهب» به هنگام ذکر نام و نسب ابوبکر و شمه ای از اخبار پیرامون وی می گوید:

و از جمله گفتار او در بستر مرگ این است که گفت بر هیچ چیز اسفناک نیستم جز بر سه چیز که انجام دادم که کاش انجام نمی دادم و سه چیز که انجام ندادم و کاش انجام می دادم و سه چیز که کاش پیرامونشان از پیامبر پرسیده بودم.

اما آن سه که بر انجام آن اندوهناکم، آنکه: کاش درب خانه فاطمه را نمی گشودم - وی در این باره گفتار زیادی را بیان داشته - و کاش فجائه را به آتش نمی سوزاندم. یا رهایش می کردم یا آشکارا می کشتم، و کاش روز سقیفه امور خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد می انداختم و او امیر و من وزیر می گشتم و آن سه که بر انجام ندادنش اندوهناکم... (۱) تا پایان روایت.

۱۸- ابن ابی دارم و «میزان الاعتدال» (۲)

احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم حدیث نگار کوفی (م ۳۵۷ هـ) است که ذهبی او را این گونه شناسانده است: او به حفظ و شناخت حدیث موصوف و

پاورقی:

۱- مروج الذهب: ۲ / ۳۰۱، چاپ دار الاندلس، بیروت.

۲- کتاب «میزان الاعتدال» نوشته ابن ابی دارم نیست. منظور مؤلف محترم دیدگاه ابن ابی دارم در نگاه میزان الاعتدال ذهبی است. (مترجم).

معروف بود، (۱) و حاکم از او روایت کرده است.

ذهبی همچنین در کتاب «میزان الاعتدال» خود به نقل از محمد بن احمد بن حماد کوفی می گوید: ابن ابی دارم در تمام عمر درست کار بود. در روزهای آخر عمرش بیشترین مطالبی که در نزد او قرائت می شد عیوب و کارهای ناپسند خلفا بود. من بر وی وارد شدم دیدم که مردی در نزد او می خواند:

« عمر به فاطمه لگدی نواخت که محسن او سقط شد ». (۲)

۱۹- طبرانی و «المعجم الکبیر»

ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰ - ۳۶۰ هـ) صاحب کتاب «المعجم الکبیر» است که ذهبی در «میزان الاعتدال» خود او را معرفی کرده و درباره او می گوید: او حافظ حدیث و نگاهدارنده آن است. (۳) وی در فصلی از کتاب خود با عنوان «برخی از مستندات ابوبکر از رسول خدا» با ذکر حدیث عبدالرحمن بن عوف از ابوبکر در بستر مرگ آورده که ابو بکر به وی گفت:

اما من بر هیچ چیز اندوهناک نیستم مگر بر انجام سه چیز و ترک سه چیز و عدم پرسش سه سؤال از رسول خدا. کاش به گشودن در خانه فاطمه اقدام نمی نمودم هر چند آنان به تصمیم نبرد آن را بسته بودند و کاش در روز سقیفه کار را به عهده یکی از آن دو مرد «ابو عبیده یا عمر» می گماردم و او امیر و من وزیر می گردیدم... تا آخر روایت. (۴)

پاورقی:

۱- سیر اعلام النبلاء: ۱۵ / ۵۷۸، شماره ترجمه ۳۴۹.

۲- میزان الاعتدال: ۱ / ۱۳۹، شماره ترجمه ۵۵۲.

۳- میزان الاعتدال: ۲ / ۱۹۵، شماره ترجمه ۳۴۲۳.

۴- المعجم الکبیر: ۱ / ۶۲، شماره ۴۳.

۲۰- ابن عبد ربّه و «العقد الفرید»

گفتار ابن عبد ربّه پیرامون گفتگوی میان فاطمه و عمر بن خطاب در مبحث پیشین از نظر گذشت.

وی در آنجا به حوادث تلخ و جان سوزی که پس از آن صورت پذیرفت سخنی به میان نیاورد. اما در جای دیگر با نقل حدیث عبدالرحمن بن عوف از ابو بکر در بستر مرگ به گشودن در خانه فاطمه اشارت نموده است. وی در زیر مبحثی با عنوان «جاننشینی عمر از ابو بکر» می گوید: ابو بکر گفت:

راستی که من در دنیا بر هیچ چیز اسفناک نیستم مگر بر انجام سه چیز و ترک سه چیز و نپرسیدن سؤال از رسول خدا، اما آن سه که بر انجامش پشیمان هستم آنکه کاش درب خانه فاطمه را نمی گشودم هرچند آن را به تصمیم نبرد بسته بودند... (۱)

۲۱- ابن عساکر و «مختصر تاریخ دمشق»

علی بن حسن معروف به ابن عساکر (م ۵۷۱ هـ) کتابی را درباره تاریخ دمشق در هشت مجلد تألیف نموده و محمد بن مکرم معروف به ابن منظور (۶۲۰ - ۷۱۱ هـ) آن را تلخیص نموده است.

وی در ترجمه ابوبکر نگاشته است که عبدالرحمن بن عوف در بیماری منجر به مرگ ابوبکر به عیادت وی رفت. دید که در حال هوشیاری است. تا آنجا که می گوید:

ابوبکر گفت از کارهای دنیا بر هیچ چیزی اندوه نمی خورم مگر بر انجام سه

پاورقی:

۱- عقد الفرید: ۴ / ۹۳، زیر عنوان «استخلاف ابی بکر لعمر».

کار و ترک سه کار و عدم پرسش سه سؤال از پیامبر... (۱)
(و در ادامه کلام تاریخ نگاران فوق الذکر را بازگو می کند).

۲۲- ابن ابی الحدید و «شرح نهج البلاغه»

عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معتزلی (م ۶۵۵ هـ) تاریخ نگار و نویسنده توانمندی است. که شرح نهج البلاغه را در بیست جلد تدوین و نگارش نموده است. این کتاب به موضوعات تاریخی، ادبی، کلامی و فلسفی پرداخته و از تبحر و احاطه نویسنده به دانش های گوناگون پرده بر می دارد. وی در این کتاب مطالب خود را از احمد بن عبدالعزیز جوهری مؤلف کتاب «السقیفه» (۲) نقل کرده است و از مطالب او هیچ نقد و ردی نکرده است.

وی در آنجا گفتار ابوبکر را که از کتب دیگر هم نگاشتیم با عبارتی نزدیک به همان مضمون یاد آور می شود: ... که ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم هر چند به تصمیم نبرد آن را بسته بودند. (۳)

و در جای دیگر به نقل از قاضی عبدالجبار می گوید:
و اما حدیث سوزاندن در خانه، بر فرض که درست باشد طعنی بر عمر نیست زیرا وی بر آن بود که کسانی را که از بیعت سرپیچی ورزیدند را بترساند. (۴)

پاورقی:

۱- مختصر تاریخ دمشق: ۱۳ / ۱۲۲.

۲- کتاب «السقیفه» تألیف «احمد بن عبدالعزیز» قدیمی ترین و مشروح ترین کتابی است که حوادث سقیفه را به تفصیل بیان داشته است. ابن ابی الحدید در مجلدات مختلف کتاب خود، بسیار از او نقل کرده است، به گونه ای که اگر کسی تمام آنچه را که ابن ابی الحدید از کتاب «السقیفه» نقل کرده گرد آروی نماید آن کتاب. دیگر بار به بازار می آید.

۳- شرح نهج البلاغه: ۲ / ۴۶ - ۴۷.

۴- شرح نهج البلاغه: ۱۶ / ۲۷۲.

۲۲- جویی و «فرائد السمطين»

ابراهيم بن محمد الحديّد معروف به جویی (م ۷۲۲ هـ) از اساتيد ذهبي است. ذهبي درباره وی می گوید: او امام، حديث نگار، بی همتا، افتخار اسلام و دين است. (۱) جویی در كتاب «فرائد السمطين» با سندی كه به ابن عباس می رسد آورده كه:

روزی رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نشسته بودند ناگهان حسن به سوى او آمد چون او را نگرست گريست سپس فرمود: پسر كم بدینجا بیا. پس او را به خويش نزدیک گرداند و بر زانوی راستش نشاند. سپس حسين آمد او را كه دید نیز گريست و بدو فرمود: پسر كم بدینجا بیا. او را نیز بر گرفت و بر زانوی چپ نشاند. سپس فاطمه پيش آمد چشم رسول خدا كه بر او افتاد اشكش سرازير گرديد سپس فرمود: دختر كم پيش من بیا. او را پيش روی خويش نشانيد سپس اميرمؤمنان (عليه السلام) آمد با دیدن او نیز اشكش روان شد سپس فرمود برادر من تو هم پيش من بیا و او را نیز در سوى راست خود نشانيد.

اصحابش بدو عرضه داشتند ای رسول خدا چرا با دیدن هر يك از اينان گريستی؟ آیا دیدن آنها موجبات سرور و شادی شما را فراهم نمی آورد. فرمود سوگند به آنكه مرا به پیامبری برگزید و مرا بر تمامی آفریدگان برتری بخشید من و اينان گرامی ترین آفریدگان در نزد خدای عزوجل هستیم و روی زمین هیچ موجودی دوست داشتنی ترین از اينان در نزد من نیست... تا آنجا كه فرمود: و اما دختر من فاطمه سرور زنان عالم از آغازین تا واپسین ایشان است و او پاره تن من و روشنایی چشم من است او میوه دل من و روح در تن من است.

پاورقی:

۱- معجم شیوخ الذهبي: ۱۲۵، شماره ترجمه ۱۵۶.

فاطمه حوریه انسان نماست هر گاه در محرابش پیش روی حضرت کردگار به نماز قامت می افرازد نور رخساره اش برای فرشتگان آسمان پرتو افشانی می کند؛ همچنان که نور ستارگان زمینیان را پرتو می افشانند. خدای عزوجل به فرشتگان می گوید:

« فرشتگانم! به بنده ام فاطمه سرور زنان، که اینک پیش رویم ایستاده و از خوف من بدنش به لرزه افتاده و با دلش به عبادتم قامت افراشته نظر افکنید. شما را گواه می گیرم که من شیعیان او را از آتش، امان بخشیدم ». و من هرگاه فاطمه را می نگرم به یاد حوادث تلخی می افتم که پس از من بر او وارد خواهد آمد. گویی می بینمش که شخص فرومایه ای به خانه اش وارد گشته، حرمتش را شکسته، حقش را ربوده و ارثش را تصاحب نموده، پهلویش را شکسته و جنینش را کشته و او فریاد بر می آورد پدرم محمد، اما کسی پاسخش نمی گوید و کمک می خواهد اما کمک کار نمی جوید... (۱)

۲۴- ذهبی و «تاریخ الإسلام»

شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م ۷۴۸ هـ) در کتاب تاریخ اسلام می گوید:

علوان بن داود بجلی با ذکر سلسله سند (۲) از عبدالرحمن بن عوف روایت می کند که در بیماری ابوبکر به عیادتش رفتم. بر او سلام کرده و چگونگی احوالش را پرسیدم. گفت: به شکر خدا خوبم تا آنجا که می گوید. سپس ابوبکر

پاورقی:

۱. فرائد السمطين: ۲ / ۳۴ - ۳۵، چاپ بیروت.

۲. سلسله سند آن روایت این گونه است: روی علوان بن داود البجلی عن حمید بن عبدالرحمن عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبدالرحمن بن عوف عن ابیه.

گفت: بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز... تا آخر حدیث. (۱)

۲۵- نور الدین هیتمی و «مجمع الزوائد»

حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیتمی (م ۸۰۷ هـ) در کتاب «مجمع الزوائد و ضبع الفوائد» در باب «کراهة الولاية و لمن تستحب» با ذکر روایتی از عبدالرحمن بن عوف می گوید:

در مرض مرگ ابوبکر به نزدش رفتم و بر او سلام کردم و پرسیدم چگونه ای، برخاست و نشست و گفت، شکر خدا خوبم (تا آنجا که می گوید) سپس ابوبکر گفت: اما بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که... (۲) تا آخر حدیث.

۲۶- ابن حجر عسقلانی و «لسان المیزان»

امام حافظ شهاب الدین ابو الفضل معروف به عسقلانی (م ۸۵۲ هـ) در کتاب «لسان المیزان» با ذکر سند خود از حمید پسر عبدالرحمن بن عوف، از پدرش (عبدالرحمن) آورده که وی گفت:

هنگام بیماری ابوبکر بر وی وارد شدم. برخاست و نشست. گفتم بحمد الله خوبی. ابوبکر گفت: اندوهی در من نمی بینی و به راستی من بر هیچ چیز غصه دار نیستم مگر بر سه چیز... (۳)

۲۷- متقی هندی و «کنز العمال»

علاء الدین متقی هندی (م ۹۷۵ هـ) در کنز العمال حدیث عبدالرحمن ابن

پاورقی:

۱- تاریخ الإسلام: ۳ / ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲- مجمع الزوائد: ۵ / ۲۰۲ - ۲۰۳.

۳- لسان المیزان: ۴ / ۱۸۸ - ۱۸۹.

عوف را به تفصیل نگاشته و می گوید: از عبدالرحمن بن عوف نقل است که ابو بکر صدیق در بیماری منجر به مرگش به وی گفت من بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز... (۱) تا پایان حدیث.

۲۸- عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الامام علی»

عبدالفتاح، نویسنده کتاب «امام علی» یکی از نویسندگان چیره دست معاصر است. وی با جدیت و تلاش توانفرسا چکیده حقایق را برگرفته و با نگارش این کتاب گامی در خور تقدیر برداشته است. وی در حادثه خانه فاطمه (علیها السلام) می گوید:

عمر گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست باید از خانه بیرون آیند یا آن را بر سر ساکنانش آتش می زنم. گروهی که خدا ترس بودند و می خواستند حرمت پیامبر را پس از مرگش رعایت کنند به وی گفتند: ای ابو حفص فاطمه در این خانه است. بی پروا فریاد برداشت، باشد. پیش آمد و کوبه بر در نواخت سپس با لگد بر در کوبید... علی پدیدار شد.

در آستانه در صدای ناله زهرا شنیده شد. آوای استغاثه ای که سر داده می گفت: پدر ای رسول خدا... بر آن بود تا از دست یکی از اصحابش، او را که در نزدیکی در رضوان پروردگار خویش آرام غنوده بود، باز گرداند، تا سرکش گردن فراز بی پروا را در جای خویش بنشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سخت گیریش را نابود نماید و آرزو می کرد پیش از آنکه دیده اش به او بیفتد صاعقه ای نازل شده او را در رباید.

وقتی جمعیت برگشت و می خواست همچون آهوان رمیده در برابر صحیه

پاورقی:

۱- کنز العمال: ۵ / ۶۳۱، شماره حدیث ۱۴۱۱۳.

زهر را فرار کند علی از شدت تأثر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران چشمش را در میان آنان می گردانید. کاسه بردباریش لبریز گردیده و انگشتانش بر قبضه شمشیر فشار می آورد و می خواست از شدت خشم در آن فرو رود... (۱)

مؤلف محترم استاد سبحانی در متن عربی به جهت اختصار از آوردن آن خودداری ورزیده اما اینک به نقل آن مطالب می پردازیم.

... در آن روز در میان مردمان شایع گردید که عمر گام پیش نهاده با تعدادی از یاران و مددکاران خویش به جانب خانه فاطمه روانه گردیده و بر این اندیشه است تا پسر عموی پیامبر را - خواه ناخواه - بدانچه تا حال بدان تنها در نداده وادار سازد. مردم هر یک بر حدسی بود برخی بر این باور بودند که در برابر شمشیر سر طاعت فرود می آید... و برخی دیگر می گفتند به زودی شمشیر با شمشیر روبرو می شود...

و دیگران که جز از این و آن گروه بودند می گفتند «آتش» تنها راه ایجاد وحدت و رضایت گرفتن و به اعتراف واداشتن است...

آیا زبان مردمان را بسته اند که نتوانند داستان «هیزم» را نقل کنند. چه که این کار دستور پور خطاب بود. فرمان گردآوری هیزم را صادر کرد.

آنگاه خانه فاطمه را که علی و یارانش در آن بودند محاصره نمود تا آنان را قانع سازد یا بر آنها بی پروا بتازد...

خشمگین و خروشان به همراه یارانش به جانب خانه علی روی آورد و حمله ور گردید... ناگهان چهره ای به سان رسول خدا در آستانه در هویدا گردید. رخساره ای که از اندوه پوشیده و بر آن اثرات مصیبت و غم پدیدار بود. در دیدگانش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانی اش آثار خشم نمایان بود...

پاورقی:

۱- الامام علی، عبدالفتاح عبدالمقصود: ۴ / ۲۷۴ - ۲۷۷، این نویسنده به همین موضوع در جای دیگر کتابش نیز پرداخته است. نک جلد اول «امام علی» صفحات ۱۹۲ - ۱۹۳.

دیگر تاب از دل ها رفت چونکه دیدند فاطمه به سان سایه ای به راه افتاد و با گام اندوه زده و لرزان متوجه مزار پدر شد... چشم ها و گوش ها یکسره متوجه او گردید. ناله اش بلند شد. باران اشکش سرازیر بود و از سوز دل پدر را پی در پی آوا می داد:

پدر ای رسول خدا... پدر ای رسول خدا...
از این بانگ گویی زمین در زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمده بود...
بابا ای رسول خدا... پس از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه بر سر ما آمد...

با آوای او دلی نماند به لرزه نیفتد و چشمی نماند که سیلاب اشکش روان نگردد. مردم آرزو می کردند که کاش می توانستند زمین را بشکافند و خویشتن را در دخمه های تاریک آن مخفی سازند... امام علی: ۱ / ۱۹۲ - ۱۹۳. (مترجم).

در اسناد معتبر تاریخی

در اینجا اسناد تاریخی ای وجود دارد که از آن ستم و سنگدلی که بر پیشانی انسانیت داغ ننگ بر نهاده پرده فرو می افکند.

سند اول: استناد عروه پسر زبیر به کار خلیفه (آتش زدن خانه) برای توجیه کار برادرش عبدالله که برای آتش زدن بنی هاشم، هیزم را فراهم آورده بود.
سند دوم: نامه یزید بن معاویه به عبدالله بن عمر.

سند سوم: احادیثی که «بخاری» در کتاب های «الخمس» و «المغازی» روایت کرده است.

سند چهارم: خطبه غرّاء فاطمه زهرا در اجتماع بزرگ مهاجرین و انصار.

اسناد معتبر تاریخی

مطالبی که در صفحات پیشین مورد بررسی قرار دادیم به تنهایی برای اثبات

مقصود ما، کفایت می‌کند. اگر ما نگاشته‌های تاریخ‌نگاران شیعه هم به نوشته‌های مورخین اهل سنت پیرامون سقیفه بیفزاییم این جریان از قضایای متواتره بلکه از ضروریات خواهد شد، به گونه‌ای که هیچ کس در آن تردید نخواهد کرد. این قضیه در قرون اول دوره اسلامی از امور مسلم و قطعی بود. به گونه‌ای که برخی از کسانی که دستشان به خون مسلمانان آلوده بود نیز با تکیه و استناد به کار خلیفه (عمر بن خطاب) کار خود را توجیه می‌نمودند. اینک این اسناد قوی تاریخی است که پیش روی شماست:

سند اول

استدلال عروۀ بن زبیر به کار عمر بن خطاب برای توجیه کار برادرش مسعودی روایت کرده که «عبدالله پسر زبیر» بنی هاشم را در شعب محاصره نموده و در اطراف آنها هیزم فراوانی گرد آورد. انبوهی هیزم به اندازه‌ای بود که اگر در آنها آتش می‌افروختند یک تن از بنی هاشم هم جان سالم به در نمی‌برد. در میان آنها محمد بن حنفیه نیز حضور داشت. وی می‌افزاید: «نوفلی» در کتاب خود از ابن عایشه، از پدرش، از حماد بن سلمه روایت کرده که:

وقتی در نزد عروۀ بن زبیر، از جریان فراهم آوردن هیزم در اطراف بنی هاشم برای آتش زدن ایشان سخن به میان آمد، عروه (برادر عبدالله زبیر) عذر او را موجه دانست و افزود:

عبدالله با این کار می‌خواست آنها را بترساند تا به بیعت او تن در دهند. زیرا بنی هاشم پیشتر از آن نیز سابقه سرپیچی از بیعت را داشتند.

این تاریخ‌نگار در ادامه می‌گوید: جای نقل این خبر در اینجا نبود. ما در مناقب اهل بیت در کتاب «حدائق الازدهان» به ذکر این مطالب پرداخته ایم. (۱) ابن ابی الحدید نیز این خبر را آورده و می‌گوید:

عروه پسر زبیر نسبت به رفتاری که برادرش (عبدالله) با بنی هاشم نمود و با گرفتار آوردن آنها در شعب و فراهم کردن هیزم به سوزاندنشان تهدید کرد، او را معذور دانسته و گفته است، او با این کار می خواسته که بیعت نکردن بنی هاشم شایع و زبانزد همگان نگردد و مسلمانان به اختلاف نیفتند و همگی به طاعت تن در داده و به گونه کلمه واحده در آیند. عمر بن خطاب هم با بنی هاشم همین گونه رفتار کرد. آنان از بیعت با ابوبکر سرپیچیدند و او هیزم گرد آورد تا خانه را بر سر ایشان آتش بزند. (۲)

سند دوم

نامه یزید بن معاویه به عبدالله بن عمر
بلاذری با نقل روایتی می گوید:
آن هنگام که حسین کشته شد عبدالله بن عمر به یزید بن معاویه نوشت:

اما بعد، فاجعه ای سترگ و سوگی بزرگ اتفاق افتاده و در اسلام
حادثه ای عظیم پیش آمده و هیچ روزی همانند روز کشتن حسین
نیست.

یزید به وی باز نوشت:

اما بعد، ای نادان ما به جانب خانه های نو و فرشهای گسترده و
بالش نرم بر آمدیم و در پی حفظ و دفاع از آنها جنگ کردیم. اگر ما
بر حق بوده ایم که از حقمان دفاع نموده ایم و اگر حق با دیگری

باورقی:

۱- مروج الذهب: ۳ / ۷۷، چاپ دار الاندلس.

۲- شرح نهج البلاغه: ۲۰ / ۱۴۷.

(حسین و پدرش) بوده، که پدر تو اولین کسی بود که این سنت
(غصب حق و خلافت) را پایه ریزی نمود و حق را از اهلش بگرفت.
(۱)

سند سوم

احادیثی که بخاری و دیگران نقل کرده اند
قرائن و شواهد دیگری در دست است که به روشنی دلالت دارد بر اینکه پس
از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حوادث تلخی از جانب دستگاه
خلافت برای سرور زنان جهان پیش آمد و ادله زیر گواه این موضوع است:

الف: فاطمه زهرا از ابوبکر رویگردان شد و تا زمان مرگ با وی سخن نگفت.
بخاری در کتاب «الخمس» آورده که: فاطمه دختر رسول خدا بر ابو بکر خشم
گرفت و از او رویگردان شد و تا زمان مرگ این گونه بود. (۲) و در کتاب
«الفرائض» آورده که فاطمه از ابوبکر رویگردان گردید و تا زمان رحلت از دنیا با
او سخن نگفت. (۳) وی هم چنین در کتاب «المغازی» در باب غزوه خیبر می
گوید: فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و تا زمان مرگ هرگز با او سخن نگفت... (۴)
پندار شما نسبت به روایت امام بخاری چیست. این جز برای آن است که
حرمت فاطمه زهرا هتک گردید تا جایی که به مزار پدرش پناه برد و گفت:

باورقی:

-
- ۱- نهج الحق و كشف الصدق: ۳۵۶، تعلیق فرج الله حسینی، مکتبة المدرسة. وی در آن کتاب از
«الانساب» بلاذری نقل کرده است.
 - ۲- صحیح بخاری: ۴ / ۴۲، دار الفکر بیروت.
 - ۳- صحیح بخاری: ۸ / ۳۰، دار الفکر بیروت.
 - ۴- صحیح بخاری: ۵ / ۸۲، دار الفکر بیروت.

– چه باک است کسی را که خاک مزار احمد بوئیده، دیگر در تمام عمر هیچ بوی خوشی را نبوید.

– مصیبت هایی بر من وارد آمده که اگر بر روزهای روشن فرود می آمد چونان شب بی ماهتابشان می گرداند. (۱)

ب: هنگامی که علی، فاطمه را تجهیز و تکفین نمود و او را در گور نهاد، غم و اندوهی گران بر او مستولی گردید پس رسول خدا را مخاطب ساخت و گفت: به زودی دختری برایت باز خواهد گفت که از دست امتت چه کشیده. از او بازپرس و شرح حال را از او جستجو کن. حالیکه از مرگ تو دیری نگذشته و نامت فراموش نگشته بود. (۲)

همه اینها از این پرده بر می دارد که او مظلوم و ستمدیده و با حق غصب گردیده، از دنیا رفت.

ج: فاطمه زهرا وصیت نمود که شب هنگام به خاکش سپارند. راز این وصیت چیست؟

«بلاذری» با ذکر سلسله سند می گوید: علی، در دل شب فاطمه را به خاک سپرد. تا آنجا که می گوید: فاطمه وصیت کرده بود او را بر تخته پاکی نهاده تشییع نمایند. اسماء دختر عمیس به او گفته بود: برایت تابوتی به سان آنچه در حبشه می ساختند، تهیه می کنم.

چوبی را گرفته و آن را برید و سپس برای او تابوتی ساخت. فاطمه لبخندی زد. این در حالی بود که پس از مرگ پیامبر تا آن لحظه کسی لبخند بر لبان او ندیده بود. علی و اسماء او را غسل دادند. او خود این گونه وصیت کرده بود و

پاورقی:

۱- وفاء الوفا: ۲ / ۴۴۴.

۲- نهج البلاغه: خطبه ۲۰۲.

ابوبکر و عمر از جریان مرگ او آگاه نشدند. (۱)

سند چهارم

خطبه فاطمه زهرا پس از وفات پدر

از جمله مواردی که گویای ستمدیدی، مظلومیت و غصب شدن حق فاطمه زهرا (علیها السلام) است، خطبه معروف وی است که در نهایت فصاحت و بلاغت و متانت و حجت‌مندی که از ویژگی‌ها و زیبایی‌های خطبه است بیان گردیده است. بر آن تابشی از پرتو نبوت و بوی خوشی از ارجمندی رسالت است. دوست و دشمن آن را نگاشته و روایت کرده اند.

اسناد این خطبه در پایان متن خطبه از نظر خواهد گذشت.

تاریخ نگاران و حدیث پردازان روایت نموده اند که در آن هنگام که ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه دختر رسول خدا گرفتند و فاطمه جریان را دریافت. معجز بر سر گرفت و در حالیکه خویشتن را کاملاً پوشانیده بود، به همراه گروهی از زنان بنی هاشم به راه افتاد. راه رفتنش بی هیچ تفاوتی چونان راه رفتن رسول خدا بود.

بر مجلس ابوبکر وارد شد. گروهی از مهاجرین و انصار در آنجا بودند. میان او و آن جماعت پرده ای آویختند. در آنجا نشست. ناله ای از نهاد سر داد. مجلس به سان دریای خروشان، متلاطم و بی قرار گردید و مجلسیان بی قرار به فغان آمدند. پس اندکی درنگ نمود تا ناله مردمان فرونشست و مجلس آرام گردید. سخن را با سپاس و ستایش خداوند و درود بر رسول او آغازید. مردمان بار دیگر گریه سر دادند و چون خاموش شدند دیگر بار سخن از سر

پاورقی:

گرفت و گفت:

« حمد کردگار را بر نعمت هایی که ارزانی فرموده و ستایش مر او را بر آنچه الهام نموده و ستایش حضرتش را بر آنچه پیشاپیشمان نموده از نعمت های فراگیری که ساخته و به همگان ارزانی داشته و تمامی نعمت هایی که پی در پی ارسال داشته، تعدادش از شماره برون و اندازه اش از پاداش فزون است و گستره آن پیوسته از توان هوش بیرون.

مردمان را به جانب خویش خواند تا سپاسش گویند و بدان طریق زیادت نعمت جویند و با افزودن نعمت به آفریدگان ثنایشان را سپاس گفت و به وسیله دعا (ی خلاق) نعمت ها را افزونی داد. و گواهی می دهد که کردگاری جز آفریدگار یکتا نیست و همتایی ندارد که «اخلاص» را تفسیر آن و دلها را در مسیر آن و اندیشه ها را معنی پذیر آن ساخت. کردگاری که دیدگان از دیدن و زبان ها از بیان در درک او ناتوانند. موجودات را پیش از وجود هر چیزی ساخت و بی آنکه قالبی باشد به ایجاد آنها پرداخت؛ با قدرت خویش هستشان نمود و به خواست خویش موجودشان فرمود.

نه به هستی شان نیاز داشت و نه به صورت بخشی شان. جز تثبیت حکمت خویش و هشیاری خلاق بر طاعت بیش و نمایاندن توان و قدرت و فراخواندن مردمان به طاعت و عزّت بخشیدن به دعوت. آنگاه در برابر فرمانبرداری مردمان پاداش و ثواب و در برابر نافرمانیشان جزا و عقاب تعیین نموده تا آفریدگانش از خشم و عقاب به جانب بهشت فردوس او شتاب گیرند.

گواهی می دهد که پدرم بنده و فرستاده اوست که پیش از رسالتش برگزید و پیش از آفریدنش نامید و پیش از بعثتش به پیامبری برگزید. از آن هنگام که خلاق در جهان غیب نهان و با خاستگاه های سرزمین نیستی هم عنان بودند. و این به دلیل دانش حضرت پروردگار به پایان کار و احاطه وی به پدیده های روزگار و شناسایی جایگاه تقدیرات بود. او را بر انگیخت تا کار خویش را به پایان

برد و حکم قطعی خود را امضاء و تقدیرات را اجرا کند. پس پیامبر دید مردمان هر گروه بر آیینی و هر فرقه بر دینی اند در برابر آتش ها فرو افتاده و در مقابل بتان سر بر زمین نهاده و با اینکه خدای را می شناسند وجود او را انکار می نمایند.

پس خداوندگار به وسیله محمد تاریکیهایشان را روشن ساخت، پرده از دل ها و غبار از چشمانشان برداشت و به راهنمائییشان همت گماشت از کوری (دل) نجاتشان داد و به سوی دین استوار و راه راست هموار رهنمونشان ساخت تا آن هنگام که حضرت پروردگار او را از روی رغبت و اختیار به جانب خویش رهسپار فرمود. پس محمد از اندوه و غم های این سرا رهیده و در کنار فرشتگان نیکو رفتار و رضوان پرودگار بخشنده و غفار و در همسایگی پادشاه جبار (جل و علا) آرمیده است. درود خداوند بر پدرم که پیام آور و امین وحی و برگزیده و پسندیده او در میان مردم بود و درود و رحمت و برکات خداوند بر وی باد.»

آنگاه روی به جانب مردم نمود و فرمود:

« شما ای بندگان خدا نگهبان امر و نهی خداوند و حاملان دین و وحی او و امینان خدا بر خویشتان و پیام رسانان او به دیگرانید. خدا را، در میانتان پیمانی است که از پیش با شما بسته و یادگاری که در میان شما بر جای نهاده، کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور فروزنده و پرتو رخشنده کتابی که دلائل آشکار و سرائرش بی شمار و ظواهرش بر قرار، پیروان آن مورد غبطه دگران، هم آنان را به جانب رضوان کشان، نجات بخشی در شنودن آن. بدان به دلائل روشن خداوندی، تفسیر واجبات و محرمات، گواهی ها و براهین آشکار، فضائل پسندیده شده، و رخصت های بخشیده شده و شریعت های نوشته شده، می توان دست یا زد.

پس خداوند، ایمان را، پدید آورد تا شما را از شرک بزدايد، و نماز را، تا شما را از کبر و بزرگ بینی پاک نماید. و زکات را، برای پاک کردن جان و افزایش

روزیتان. روزه را، برای اخلاص درون، و حج را، برای تحکیم دین و عدالت را، برای تنظیم دل هایتان، و پیروی از ما را، برای نظام یافتن ملت اسلام و امامت ما را، برای حفظ وحدت و جهاد را، برای عزت اسلام و صبر را، برای دریافت پادش و امر به معروف را، برای مصالح عمومی اجتماع، و نیکی به پدر و مادر را، وسیله ای برای رفع خشم خویش و پیوند با نزدیکان را، وسیله افزایش عمر و جمعیت و قصاص را، وسیله نگاهداری خون ها و فرمان به نذر را، وسیله آموزش و به اندازه دادن اجناس برای رفع احتکار و پرهیز از شراب خواری برای دوری از پلیدی ها و پرهیز از تهمت، برای محفوظ ماندن از لعنت پرودگار، و ترک دزدی، برای پاکدامن ماندن، و شرک را، حرام نمود تا اخلاص در یکتا پرستی پدید آید.

« پس به شایستگی خدا ترس باشید و جز مسلمان نمیرید ». (۱)

در اوامر و نواهی فرمانبردار خدا باشید که « به راستی دانایان خدا ترسانند ». (۲) هان! مردمان باز دانید که من فاطمه ام و پدرم محمد است. آغاز و انجام کلامم یکی است. نه در گفتارم اشتباه و نه در رفتارم خطاست. « پیامبری از خود شما به میانان آمد که رنج های شما بر او گران بود. بر شما دلسوز و بر ایمانداران مهربان ». (۳) اگر بخواهید او را بشناسید بازدانید که او پدر من است و هیچ یک از زنان شما اینگونه پدری ندارد و برادر پسر عموی من (علی) است نه برادر مردان شماها و چه نیکو نسبتی است این نسبت. رسالت خویش را به انجام رسانید و کار خود را با انذار آغازید و روی از پرتگاه شرک و رزان گردانید.

شمشیر بر فرق آنان کوبید. گلوگاه یشان را فشرد و با زبان حکمت و پند به سوی خدایشان خواند. بتان را در هم فرو شکست و سران را به خاک انداخت تا

پاورقی:

۱- از آیه ۱۰۱ آل عمران.

۲- فاطر: ۲۸.

۳- توبه: ۱۲۹.

گروهشان پراکنده گردیده و رو به گریز نهادند. شب بساط خود را فرو پیچید و صبح با نفس پاکش از راه رسید. رخساره حقیقت از پشت پرده به در آمد. فرمانروای دین به سخن آمد و هیاهوی شیطان ها به خموشی گرایید. خار نفاق (از سرزمین دلها) پاک و گره کفر و نفاق از هم چاک گردید و دهانتان به گفتن کلمه اخلاص باز شد در میان گروهی که سپیدرو و تهی شکم (از مال دگران یا از فرط روزه گرفتن) بودند. « همانانکه خداوند ناپاکی را از آنان زدود و پاکشان گردانید ». (۱) « در حالیکه شماها بر لبه پرتگاه آتشین بودید ». (۲) پست و نیست بودید. چونان جرعه آبی (قابل خوردن برای همگان) و هر کسی در شما طمع می ورزید. آتش پاره ای بودید که به زودی به خموشی و سردی می گرایید. لگد مال و به پا افتاده روندگان بودید. از آب های بد بوی پلشت می نوشیدید و از پوست چارپایان و برگ درختان غذا تهیه می نمودید. خوار بودید و بی مقدار همیشه هراسناک از هجوم این و آن و درمانده از کار. پس از این روزگار، حضرت کردگار شما را به وسیله پدرم محمد نجات بخشید. پس از آن بلاهایی که از دست پهلوانان و گرگان عرب و سرکشان دیگر کشید. هرگاه آتش جنگ را بر می افروختید آن را خاموش می نمود یا هرگاه شیطان، شاخ بر می آورد یا اژدهای مشرکان گام می گشود، او، برادرش علی را در اندرون آن رهنمون می ساخت و او تا پشت و صورت آنها را به خاک نمی مالید و آتش آنها را به آب شمشیر خویش خاموش نمی کرد باز نمی گشت. در راه خدا می کوشید و در کار خدا می جوشید. نزدیک به رسول خدا، سروری از دوستان خدا، پیوسته پر تلاش، پایدار، اندرزگوی، استوار، در راه خدا بی پروا از سرزنش ملامتگر بود. اما شماها در آن روزگار در کمال سر خموشی زندگی را گذراندید و آرام و در امان زیستید و چشم

پاورقی:

۲- احزاب: ۳۳.

۳- آل عمران: ۱۰۳.

به ره و گوش به خبر ماندید که کی چرخ روزگار بر خلاف، گردش را بیاغزد. به گاه جدال گریزان بودید و در آوردگاه ها رو به پشت شتابان، تا اینکه خداوند خانه پیامبران و منزلگاه برگزیدگان را برای پیامبرش برگزید. خارهای دوروئیتان از اندرونتان سر برون زد. لباس دین فرسوده و خموشی گمراهان به گویایی بدل گردیده و فرومایگان منزلت یافتند.

شیطان از مخفی گاه سر برون آورد و آوایتان زد و دید که شما ندایش را پاسخگوید و مهیای فریب خوردن اویید. بر آن شد از جا برانگیزدتان، و دید که سبکبار به پا خاستید و گرفتارتان کند (شما را به خشم آورد) دید زود شعله ور می شوید. پس شما بر اشتري داغ نهادید که از آنتان نبود و بر آبشخوری وارد آمدید که هیچ سهمی از آن نداشتید. در حالیکه چندی از مرگ پیامبرتان نگذشته آتش سینه ما خاموش نگشته و پیامبر به خاک نرفته بود. برای توجیه کار خود گفتید، از فتنه هراسمان بود. « بدانید که اینک به گرداب فتنه فرو افتاده و به راستی که جهنم کافران را در محاصره می گیرد ». (۱)

این کار از شما دور می نمود. چگونه چنین کردید. به کجا می روید حالیکه کتاب خدا پیش روی شماست مطالبش پیدا و احکامش هویداست. نشانی هایش آشکار و نواحی و اوامرش برقرار، اما شما آن را پشت سر انداخته اید. آبا بدان بی میل شده اید یا به غیر قرآن حکم می کنید. برای ستم کاران بد جانشینی است و «هرکه جز اسلام دینی را بگزیند از او پذیرفته نمی شود و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود». (۲) سپس جز اندکی درنگ ننمودید چندان که رمیدگی اشتري به آرامش بدل گردد و کشیدن افسارش آسان شود. که آتش را فروزان و شعله های آن را گدازان نمودید و برای پاسخ گویی به آوای شیطان گمراه و

پاورقی:

۱- توبه: ۴۹.

۲- آل عمران: ۸۵.

خموشی انوار خدا و سنت های ختم انبیا (صلی الله علیه وآله وسلم)، آماده و مهیا گردیده به بهانه برگرفتن کف شیر نهانی، همه اش را نوشیدید و همگی بر خانواده و فرزندان پیامبر کمین کردید و ما صبر پیشه کردیم. چونان خنجر بران بر گلو خورده و سنان بر شکم فرو رفته. و اینک شما بر این بیندازید که ما را ارثی نیست. آیا به گونه عصر جاهلی بر ما حکم می کنید «و برای ایمانداران کدامین حکم، برتر از احکام خداست». (۱) آیا به راستی نمی دانید؟ که می دانید. به روشنی آفتاب رخشان آگاهید که من دخت اویم.

آی مسلمانان! درست است که مرا از ارث پدرم باز دارید؟! ای پسر ابو قحافه! آیا در قرآن آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم. شگفتا که (بر خدا و رسول او بهتان زشتی بسته ای. آیا دانسته و از روی فهم قرآن را رها کرده و پشت سر انداخته اید. مگر نه قرآن می گوید:

«سلیمان از داود ارث برد». (۲) و در داستان یحیی و زکریا می گوید: «زکریا عرضه داشت: پروردگارا به من فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث ببرد». (۳) و می گوید: «در قرآن خویشاوندان برای ارث بردن به یکدیگر نزدیک ترن». (۴)

و نیز: «خداوند درباره فرزندان به شما وصیت می کند که برای پسر دو برابر بهره دختر است». (۵)

و نیز: «گاه فرارسیدن مرگ یکی از شماها، لازم است وصیت کنید برای پدر

باورقی:

۱- مائده: ۵۰.

۲- نمل: ۱۶.

۳- مریم: ۵- ۶.

۴- انفال: ۷۵.

۵- نساء: ۱۱.

و مادر و نزدیکان. حقی است بر دوش تقوی پیشه گان». (۱)

شما می پندارید من بهره ای ندارم و از پدرم ارث نمی برم. آیا این آیه مخصوص شماست و پدر مرا شامل نمی شود یا اینکه می گوئید اهل دو ملت (و دین) از یکدیگر ارث نمی برند و من و پدرم دو کیش جدای از هم داریم؟ یا آنکه شما قرآن را بهتر از پدر و پسر عمویم می دانید؟ اینک این تو و این شتر (خلافت) لگام زده و آماده سواری، برگیر و ببر. دیدار به هنگامه رستاخیز. چه خوب داوری است کردگار و چه نیک وعده گاهی است قیامت. در آن هنگامه، باطل پیمایان زیانکارانند و پشیمانی هیچ کدامتان را سودی نبخشد. برای هر خبری قرار گاهی خواهد بود، پس به زودی آگاه خواهید شد که عذاب خوار کننده چه کسی را در بر خواهد گرفت و عذاب پیوسته و بی وقفه بر چه کسی فرار خواهد رسید.

سپس به جانب انصار نگریست و فرمود: ای جماعت نیکان، ای بازوان ملت، ای نگهدارندگان دین، فتور و قصور شما نسبت به حق من برای چیست؟ سستی و پستی شما در برابر این ستمی که بر من می رود چراست؟ مگر پدرم رسول خدا نمی فرمود: «هر کسی را با حفظ حرمت فرزندانش احترام کنند». (۲)

چه زود بریدید و چه به سرعت رمیدید و خود را از راه فرو گذاردید. همه تان می دانید و می بینید حق من لگد مال گردیده و در این راه می توانید یاریم کنیم و هواداری، اما چنین نمی کنید.

آیا می گوئید پیامبر مرد (و دیگر همه چیز به پایان رسید) این مصیبتی است، و چه مصیبتی! بس بزرگ و در نهایت وسعت. شکافی است پُر ناشدنی و زخمی است درمان ناگردیدنی. بی او زمین را تاری فراگرفته، مهر و ماه را نقابی از

پاورقی:

۱- بقره: ۱۸۰.

۲- المرء یحفظ فی ولده. (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)).

تیرگی بر چهره افتاده و در سوگ او ستارگان آسمان، پرتو خود را از دست داده اند. آرزوها به نومیدی گراییده، کوه ها فرو ریخته، حرمت ها پامال و پس از او احترام به بیمقداری بدل گردیده.

به خدای سوگند، این سوگ، ماتم بسیار بزرگی است، سوگی بی مانند، که پیش از این، خداوند در قرآن (ی که سپیده و شام، بلند و آرام، باتلاوت و الحان، می خوانیدش) از آن خبر داده است. سوگی است که بر پیامبران دیگر هم رسیده و حکمی قطعی و قضایی حتمی است.

« محمد جز پیامبری نیست که پیش از او پیامبرانی آمده اند. اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته بر می گردید؟ و هر کس به گذشته برگردد هیچ زبانی به خدا نمی رسد و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. » (۱)
ای فرزندان قبیله! (۲) آیا درست است که میراث پدرم از من بگیرند و شما بنشینید و ببینید. سخنم را همه تان می شنوید و از حالم آگاهید و نیرو و توان و ابزار و آلات نبرد و اسلحه و زره و سپر در اختیار دارید. ندایم به گوش همه تان می رسد اما پاسخ نمی گوئید و ناله ام را می شنوید و طریق یاریم نمی پوئید. شما که به رزم آوری معروف و به خیر و صلاح موصوفید. شما منتخبان و برگزیدگان هستید با عرب به ستیزه برخاستید، به رنج و تعب افتادید. با امت ها

پاورقی:

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- منظور از فرزندان قبیله، قبیله های «اوس» و «خزرج» هستند. نام مادر بزرگ آنها «قبیله» دختر کاهل بن عذرة بن سعد بوده است. (نهایة: ۴ / ۱۳۴) اما پژوهشگر معاصر دکتر سید جعفر شهیدی در توضیح واژه «قبیله» می گوید: مردم یثرب «مدینه» از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مأرب و یا به علل دیگر در این شهر (یثرب) سکونت کردند. در دوره دوم حکومت سبائیان بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می شدند و آنان را «قَیل» می گفتند. بنابراین «قبیله» مرادف اعیان و بزرگان و مانند اینها است. (زندگانی فاطمه زهرا: ۱۳۴) (مترجم).

جنگ کردید و با پهلوانان مبارزه نمودید و پیوسته همراه ما بودید و سر بر فرمان ما داشتید تا آسیای دین به گردش افتاد و شیر در پستان مادر گیتی فزون گردید و نعره های شرک فروکش کرد. دیگ تهمت از جوش افتاد و آتش کفر رو به خموشی نهاد، آوای هرج و مرج پایانی گرفت و دین نظام یافت.

چرا پس از این بیان حیران شدید و چه سان پس از آشکار کردن دین در پی نهان کردن آن بر آمدید و پس از گام پیش نهادن عقب نشینی کردید و پس از ایمان آوردن به شرک روی کردید. بدا به حال گروهی که پیمانشان را پس از اینکه بستند، شکستند و به بیرون راندن پیامبر همت گماشتند. حال که آنان آغاز گر جنگ بودند « آیا از آنان می هراسید؟ بدانید که خداوند سزاوارتر است که از او بهراسید، اگر ایمان دارید». (۱)

باز دانید که من می نگرم که شماها تن به خمودی داده و آن کسی را که به زمامداری جامعه سزاوارتر بود واپس نهاده و به تن آسایی عادت نمودید و از تنگنا به فراخناکی رسیده اید.

آنچه را که حفظ کرده بودید بیرون انداختید و آنچه فرو داده بودید از حلقوم بر آوردید. « و اگر همه شما و تمام ساکنان زمین کافر گردند، خدای تعالی بی نیاز از همگان است ». (۲)

بازدانید که گفتنی ها را گفتم با آنکه می دانم سستی و پستی در درون شما لانه گزیده و خیانت و مکاری با خون و پوستتان یکی گردیده. اما اینها جوشی از دل اندوهگین و خروشی از سینه سنگین است که توان تحمل آن را نداشته و سینه ام از آن درد به تنگ آمده. اینک افسار شتر خلافت را بگیرد اما بدانید که کوهان این شتر زخم‌دار و پای آن تاول زده و سوراخ است.

پاورقی:

۱- توبه: ۱۳.

۲- ابراهیم: ۸.

ننگ آن پیوسته و جاودان است و از خشم خدایش نشان است. هر آنکه آن را بگیرد فردا در آتش فروزان خداوند فرو خواهد افتاد. کارتان پیش روی خداست و «به زودی ستمکاران خواهند دانست که به کدام جایگاه باز خواهند گشت». (۱) و من دختر آن کسی هستم که شما را از عذاب دردناک پیش روی، بیم داده.

پس هر آنچه در توان دارید انجام دهید که ما چنین میکنیم و شما منتظر بمانید و ما نیز منتظر خواهیم ماند.



اسناد و مدارک خطبه فاطمه زهرا (علیها السلام)
بسیاری از تاریخ نگاران این خطبه را روایت کرده اند که اینک به نام و گفتار آنان به حسب تاریخ زندگیشان می پردازیم.

۱- ابو الفضل احمد بن طاهر (۲۰۴ - ۲۸۰ هـ)
امام ابوالفضل در کتاب «بلاغات النساء» می گوید:
گفتار فاطمه (خطبه وی در زمانی که ابوبکر فدک را از او گرفت) را به ابوالحسین (۲) زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب یادآور شدم و به او پاورقی:

۱- شعرا: ۲۲۷.

۲- این احتمال وجود دارد یک یا چند سند روایت افتاده باشد زیرا صاحب کتاب «بلاغات النساء» خود «زید شهید» را درک نکرده و با وی معاصر نبوده است. (اعیان الشیعه: ۱ / ۳۱۵) این احتمال هم هست که منظور از «ابو الحسین» زید اصغر باشد که او از أصحاب حضرت امام هادی (علیه السلام) می باشد. نک تهذیب التهذیب: ۳۰ / ۴۲۰؛ و ارشاد مفید: ۳۳۲. ر ک تعلیقهُ الشافی تألیف سید عبدالزهره حسینی: ۷۶ / ۴.

گفتم، برخی می‌پندارند این خطبه جعلی است و ساخته و پرداخته «ابوالعیناء» (۱) می‌باشد. (با این منظور که از ایراد خطبه با این سبک و قوت در فصاحت و بلاغت تردید می‌کنند و گرنه اصل ماجرا یعنی گرفتن فدک از فاطمه که هیچ تردیدی در آن نیست). (۲) زید به من گفت: پیران آل ابی طالب را دیدم که این خطبه را از پدران‌شان روایت می‌کردند و به فرزندان‌شان یاد می‌دادند و پدر من هم از جدم از دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این را نقل کرده است. و پیش از آنکه پدر بزرگ ابوالعیناء متولد شود بزرگان شیعه این خطبه را روایت کرده و به یکدیگر درس می‌داده‌اند. «حسن بن علوان» از «عطیه عوفی» روایت کرده که از «عبدالله بن حسن» شنیده که او از پدرش نقل کرده است. ابوالحسین سپس گفت:

اگر نه عداوت و کینه توزی آنان با اهل بیت است چگونه است که اینان این خطبه فاطمه را منکر می‌شوند در حالیکه خطبه عایشه به هنگام مرگ پدرش که شگفت‌تر از کلام فاطمه است را روایت می‌کنند. سپس آن حدیث را یاد آورد شد و گفت: آن هنگام که ابوبکر، فاطمه دختر رسول خدا را از تصرف فدک باز داشت و فاطمه ماجرا را دریافت معجز بر سر گرفت و با تعدادی از زنان قومش به سوی ابوبکر شتافت... (۳)

پاورقی:

۱- ابوالعیناء، نامش ابوعبدالله، محمد بن قاسم بن خلّاد است. اجدادش از اهل «بمامه» بوده‌اند. او در سال ۱۹۱ هـ در «اهواز» به دنیا آمد و در «بصره» نشو و نما کرد. سر آمد مردمان در فصاحت کلام و حاضر جوابی بود و شعر نیز می‌سرود. در سال ۲۸۳ هـ از دنیا رفت (اللمعة البيضاء: ۱۴۹) برخی می‌گویند ابوالعیناء ادعا کرده بود که این خطبه را او ساخته است. اما نادرستی این کلام در روایت متن از نظر گذشت. (مترجم).

۲- منظور این است که طعن و نقد بر بلاغت خطبه است و گرنه اصل موضوع یعنی بازداشتن فاطمه از ارث پدرش صحیح و ثبت شده در تاریخ است.

۳- بلاغات النساء: ۲۳ - ۳۳.

۲- ابوبکر احمد بن عبدالعزيز جوهری (م ۳۲۳ هـ)

جوهری تمام این خطبه را در کتاب «السقیفه» و در صفحات ۹۷ تا ۱۰۱ نگاشته است. تعداد زیادی از نامداران مانند «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» و «اربلی» در «کشف الغمه» (که گفتارشان را از نظر خواهید گذراند) از وی روایت کرده اند.

۳- شریف المرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ)

شریف مرتضی در مقام ردّ بر قاضی عبدالجبار نگارنده «المغنی» می گوید خیلی از کسانی که نه متهم به شیعه گری و نه به داشتن تعصب در تشیع هستند سخن فاطمه را در این مقال روایت کرده اند. این راویان بر آنند که پس از منازعه فاطمه زهرا با ابو بکر و تقاضای استرداد حق خویش که خشم و نارضایتی وی را به همراه داشت در پی بیان این گفتار برآمد.

مادر اینجا از آن اسناد، مقداری که می توان با آن بر صحت گفتار استدلال نمود بسنده می کنیم.

«ابوعبدالله محمد بن عمران مرزبانی» با ذکر حدیث از محمد بن احمد کاتب از احمد بن عبید بن ناصح نحوی، از یادی از شرقی بن قطامی از محمد بن اسحاق از صالح بن کیسان از عروّه از عایشه روایت می کند. مرزبانی (حدیث نگار فوق) هم چنین می گوید:

ابوبکر احمد بن محمد مکی از ابوالعینا محمد بن قاسم سیمامی، از ابن عایشه روایت می کند که:

پس از مرگ پیامبر فاطمه به همراه گروهی از خدمتکارانش به جانب ابوبکر روانه گردید...

و در روایت اول به نقل از عایشه می گوید:

هنگامی که فاطمه شنید که ابو بکر تصمیم گرفته تا او را از استفاده فدک بازدارد، معجزش را بر سر گرفت و خویشتن را به طور کامل پوشانید و به همراه گروهی از خدمتکارانش به راه افتاد. (۱) (تا آخر روایت).
(از اینجا به بعد نقل این دو روایت هیچ تفاوتی به چشم نمی خورد و هر دو یک گونه اند).

۴- ابن ابی الحدید (م ۶۵۵ هـ)

این تاریخ نگار پژوهشگر در شرح نهج البلاغه خود این خطبه را برگرفته از کتاب «السقیفه» ابوبکر جوهری به چند سند آورده است. (۲)
در تمامی اسناد حدیث فوق آمده که: هنگامی که فاطمه دریافت که ابو بکر بر آن شده تا فدک را از او بگیرد معجز بر سر گرفت و با گروهی از خدمتکارانش و زنان بنی هاشم به راه افتاد... (۳) تا آخر روایت.

باورقی:

۱- الشافی فی الامامه: ۴ / ۶۹ - ۷۷.

۲- طرق متعددی که ابن ابی الحدید از جوهری نقل کرده اینگونه است:

الف: قال ابو بکر: فحدثني محمد بن زكريا قال: حدثني جعفر بن محمد بن عمار الكندي قال: حدثني ابي عن الحسين بن صالح بن حي، قال: حدثني رجلان من بني هاشم، عن زينب بنت علي بن أبي طالب (عليهما السلام).

ب: قال: وقال جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن ابيه.

ج: قال ابو بکر: وحدثني عثمان بن عمران العجيفي، عن نائل بن نجیح بن عمير بن شمير، عن جابر الجعفي، عن ابي جعفر محمد بن علي (عليه السلام).

د: قال ابو بکر: وحدثني احمد بن محمد بن يزيد، عن عبدالله بن محمد بن سليمان، عن ابيه، عن عبدالله بن حسن بن الحسن (عليه السلام).

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۱۱.

۵- ابوالحسن اربلی (م ۶۹۳ هـ)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابوالفتح اربلی در کتاب «کشف الغمه» روایتی یادآور شده می گوید:

حال که گفتار ما بدینجا رسید ناچاریم خطبه فاطمه (علیها السلام) را یادآور شویم. خطبه ای که دوست و دشمن آن را نقل کرده اند. و من آن را از روی نسخه قدیمی کتاب «السقیفه» تألیف ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که در نزد مؤلفش خوانده شده (و مورد تأیید او بوده) نقل کرده ام.

من آن خطبه را در ماه ربیع الآخر سال ۳۲۲ هـ در نزد وی خواندم. رجال آن حدیث همگی از طرق گوناگون روایت کرده اند که هنگامی که فاطمه خبردار شد ابوبکر فدک را گرفته و متصرف گردیده معجر بر سر گرفت و با گروهی از خدمتکاران و زنان قومش روانه گردید... (۱)

علاوه بر کسانی که به نام و نوشته آنان اشارت رفت تعداد دیگری از دانشمندان اهل سنت نیز خطبه فاطمه زهرا (علیها السلام) را در کتاب های خویش نگاشته اند که به ذکر نام آنها اکتفا می شود:

۱- ابن اثیر در «النهاية فی غریب الحدیث» ج ۴ / ۲۷۳.

۲- مسعودی در «مروج الذهب» ج ۲ / ۳۱۱.

۳- ابن منظور در «لسان العرب» ج ۱۲ / ۳۳۱.

۴- توفیق ابوعلم در «اهل البيت» / ۱۵۷.

از جمله دانشمندان شیعه که به ذکر خطبه مذکور پرداخته اند نیز می توان به نام محمد بن علی بن حسین بن صدوق در «معانی الاخبار» محمد بن حسن

پاورقی:

۱- کشف الغمه: ۱ / ۱۰۸ - ۱۱۶.

طوسی در «امالی» علامه محمّد باقر مجلسی در «بحار الانوار» اشارت نمود.
برای اثبات مدعا به همین مقدار از گفتار بسنده کرده و از اطاله کلام با
خواننده گرام خودداری می ورزیم.



و در فرجام این گفتار درود می فرستیم بر:
صدیقه به شهادت رسیده،
از ارث خویش منع گردیده،
همو که بر شوهرش ستم رسیده،
و فرزندش شهید گردیده...
سلامی بی آغاز و بی انجام...

پایان

۱۷ / فووردین / ۱۳۸۱
۲۱ / محرم الحرام / ۱۴۲۳
سید ابو الحسن عمرانی
لامرد، محله بنی هاشم (روستای سبخی)

فهرست منابع و مآخذ

=====

تبرکاً نام قرآن کریم را در آغاز می آوریم.

۱- ازاله الخفاء: ولی الله بن مولوی عبدالرحیم العمری دهلوی هندی حنفی (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ هـ).

۲- الاستیعاب: ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (۳۶۷ - ۳۶۳ هـ) تحقیق علی محمد بجاوی - چاپ قاهره.

۳- الاعلام: خیرالدین زرکلی (م ۱۳۹۶ هـ) دارالعلم للملایین - بیروت ۱۹۹۰ م.

۴- اعلام النساء: عمر رضا کحاله (معاصر) مؤسسه الرساله - بیروت ۱۴۰۴ هـ.

۵- الامام علی (علیه السلام): عبدالفتاح عبدالمقصود (معاصر).

۶- الامامه و السياسه: عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ هـ) مکتبه التجاریه الکبری - مصر.

۷- الاموال: ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ هـ) مکتبه الکلیات الازهریه - مصر.

۸- انساب الاشراف: احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی (از بزرگان قرن سوم هجری) چاپ دار المعارف - قاهره.

۹- البدايه والنهایه: ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ هـ) دار الکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۰۵ هـ.

۱۰- تاریخ اسلام: محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (۷۴۸ هـ) دار الکتب العربی - بیروت - ۱۴۰۹ هـ.

- ١١- تاريخ طبرى: ابوجعفر محمد بن جرير طبرى (٢٢٤ - ٣١٠ هـ) مؤسسه الاعلمى بيروت - ١٤٠٩ هـ
- ١٢- تاريخ كبير: محمد بن اسماعيل بن ابراهيم جعفى بخارى (م ٢٥٦ هـ) دار الفكر - بيروت - ١٤٠٧ هـ
- ١٣- تذكرة الحفاظ: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى (م ٧٤٨ هـ) دار احياء تراث العربى - بيروت.
- ١٤- تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى (م ٨٥٢ هـ) دارالفكر بيروت - ١٤٠٤ هـ
- ١٥- در المنتور: جلال الدين سيوطى (٨٤٨ - ٩١١ هـ) دارالفكر - بيروت.
- ١٦- ديوان حافظ ابراهيم: محمد حافظ بن ابراهيم فهمى المهندس مشهور به حافظ - ابراهيم (١٢٨٧ - ١٣٥٢ هـ).
- ١٧- روح المعانى: محمود آلوسى بغدادى (م ١٢٧٠ هـ) دار احياء التراث العربى - بيروت.
- ١٨- رياض النضره: محب الدين طبرى (م ٦٩٤ هـ) دارالكتب العلميه - بيروت.
- ١٩- سير اعلام النبلاء: محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (م ٧٤٨ هـ) مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤٠٥ هـ
- ٢٠- الشافى فى الامامة: شريف مرتضى على بن حسين (م ٤٣٦ هـ) مؤسسه الصادق، طهران، ١٤١٠ هـ
- ٢١- شرح نهج البلاغه: عبدالحميد بن هبة الله بن ابى الحديد مدائنى معتزلى (م ٦٥٥ هـ).
- ٢٢- صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى (١٩٤ - ٢٥٦ هـ) دارالفكر - بيروت.

- ۲۳- عقد الفريد: شهاب الدين احمد معروف به ابن عبدربه اندلسى (م ۴۶۳هـ) با مقدمه خليل شرف الدين؛ منشورات دار و مكتبة الهلال، بيروت، ۱۹۸۶ م.
- ۲۴- الغدير: علامه عبدالحسين احمد امينى نجفى (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ هـ) دارالكتاب العربى، بيروت، ۱۴۰۳ هـ
- ۲۵- فتح البارى شرح صحيح بخارى: ابن حجر عسقلانى (۷۷۳ - ۸۵۲ هـ) دارالمعرفه، بيروت.
- ۲۶- فرائد السمطين: ابراهيم بن محمد معروف به جوينى (م ۷۳۰ هـ) مؤسسه محمودى بيروت، ۱۳۹۸ هـ
- ۲۷- قرّة العينين: ولى الله بن مولوى عبدالرحيم عمرى دهلوى هندى حنفى (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ هـ).
- ۲۸- الكامل: محمد بن يزيد بن عبدالاکبر بغدادى مبرد (۲۱۰ - ۲۸۵ هـ) تحقيق دکتور احمد الدالى - مؤسسه الرساله، بيروت.
- ۲۹- کنز الدقائق: مناوى.
- ۳۰- کنز العمال: على بن حسام الدين معروف به متقى هندى (م ۹۷۵ هـ).
- ۳۱- لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى (م ۸۵۲ هـ) مؤسسه الاعلمى، بيروت، ۱۴۰۶ هـ.
- ۳۲- مجمع الزوائد: نور الدين على بن ابى ابكر هيثمى (م ۸۰۷ هـ) دارالكتاب العربى بيروت، ۱۴۰۲ هـ
- ۳۳- مختصر تاريخ دمشق: على بن حسن معروف به ابن عساكر (م ۵۷۱ هـ) مختصر آن را، محمد بن مکرم معروف به ابى منظور (۶۲۰ - ۷۱۱ هـ) نگاشته است دارالفکر، دمشق - ۱۴۰۴ هـ
- ۳۴- المختصر فى تاريخ البشر: اسماعيل بن على معروف به ابن ابى الفداء (م ۷۳۲ هـ) دارالمعرفه - بيروت.

- ٣٥- مروج الذهب: علي بن حسين بن علي مسعودي (م ٣٤٦ هـ)
دارالاندلس، بيروت، ١٣٨٥ هـ
- ٣٦- المستدرک علی الصحيحين: حاکم نیشابوری محمد بن عبدالله (م ٤٠٥ هـ)
دارالمعرفه - بيروت.
- ٣٧- مسند فاطمه: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي (٨٤٨ - ٩١١ هـ)
مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت.
- ٣٨- معجم الكبير: ابوالقاسم، سليمان بن احمد طبراني (٢٦٠ - ٣٦٠ هـ).
- ٣٩- ملل ونحل: شهرستاني - محمد بن عبدالکريم (٤٧٩ - ٥٤٨ هـ)
دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٢ هـ
- ٤٠- ميزان الاعتدال: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (م ٧٤٨ هـ) دار
المعرفه، بيروت، ١٣٨٢ هـ
- ٤١- نهاية الارب في فنون الادب: احمد بن عبدالوهاب نویری (٦٧٧ - ٧٣٣ هـ)
هـ - قاهره، ١٣٩٥ هـ
- ٤٢- نهج البلاغه: گردآوری شریف رضی محمد بن حسین (٣٥٩ - ٤٠٦ هـ)
بيروت - ١٣٨٧ هـ
- ٤٣- نهج الحق و كشف الصدق: علامه حلی حسن بن یوسف مطهر حلی (م ٧٢٦ هـ) - دار الهجرة، قم، ١٤٠٧ هـ
- ٤٤- الوافي بالوفيات: صلاح الدين خليل ابيک صفدي، دارالنشر فرانس
اشتاینر، اشتونگارت، آلمان، ١٣٨١ هـ
- ٤٥- وفاء الوفا باخبار دار المصطفى: علي بن احمد سمهودي (م ٩١١ هـ) - دار
احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠١ هـ

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

ساعت : ۱۸/۰۵

روز : شنبه

۲۲ / اسفند ماه / ۱۳۹۴

کرمرضا خزلی

یار مهربان

www.baghemino.com

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

کرم رضا خانی